



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسان
برای دانش‌آموزان دبیرستان (دوره اول متوسطه)
دوره سی و سوم / اسفند ۱۳۹۳ / شماره پیاپی ۲۶۳

نوجوان

۹



هنوز کسی می‌نویسد..... ۲	با معرفت وارد شوید..... ۴	آخرین گره اسب..... ۶	زاویه دید اول شخص..... ۹	طراحی صنعتی در خدمت زندگی..... ۱۰	لحظه‌های شاعرانه..... ۱۲	آب و آفرینش..... ۱۴	لانتغسلونی..... ۱۶
Business ۲۵	موزه حسابی..... ۲۶	صُهییب رومی..... ۲۸	به دنبال انرژی ابدی..... ۳۰	تبریز..... ۳۲	نرمش ذهن..... ۳۴	باد سواری..... ۳۶	ساده مثل رنگین‌کمان..... ۳۸
همبرگر سبزیجات..... ۴۰	المپیار ورزشی... ۱۷	آزمایشگاه کامیوز!... ۱۸	خانه تکانی... ۱۹	راه حل اسیری... ۲۰	کلمه‌های بی‌ترکیب... ۲۱	کاشف سوخته... ۲۲	دختر روزخانه... ۲۳
					معلم فُلاق... ۲۴		

سال‌های دوست‌داشتنی

یادداشت سردبیر

مثل حسابداران یک حسابرسی از کارهایمان انجام بدهیم. آن گاه قوت‌ها و ضعف‌هایمان را شناسایی کنیم و خود را آماده استقبال از سال جدید کنیم. همیشه پایان سال و شروع یک سال جدید پر از هیجان و خوشحالی است. خانه تکانی، لباس و کفش نو؛ تعطیلات عید، دید و بازدیدهای عیدانه؛ عیدی گرفتن‌ها، راستی که خیلی خوش می‌گذرد. من عاشق این جور لحظاتم، دوست نوجوان من، تو چطور؟

پس کارهای پایان سال را به خوبی انجام بده تا پایانی خوش داشته باشی و با هم به استقبال زندگی در سال جدید برویم فعال، امیدوار و سپاسگزار از خدای خوب و مهربان!

به چنین دنیایی حتی فکر کنم چه برسد به اینکه زندگی کنم. نمی‌خواهم دنیای بدون تغییر سال‌ها را تجربه کنم. اگر این طور بود حتما سفینه‌ای می‌ساختم و از این کره به فضا سفر می‌کردم و می‌گشتم و می‌گشتم تا سیاره‌ای پیدا می‌کردم که درست شبیه سیاره خودمان، زمین باشد.

سال ۹۳، به آخرین روزهای خودش رسیده است. شمارش معکوس آغاز شده است. خوب است نیم‌نگاهی به پشت سرمان بیندازیم و ببینیم در سالی که گذشت، چه کردیم. در کارهایمان چقدر موفق بودیم، چند تا شکست داشتیم. خلاصه به قول امروزی‌ها کارهایمان را ارزشیابی کنیم و

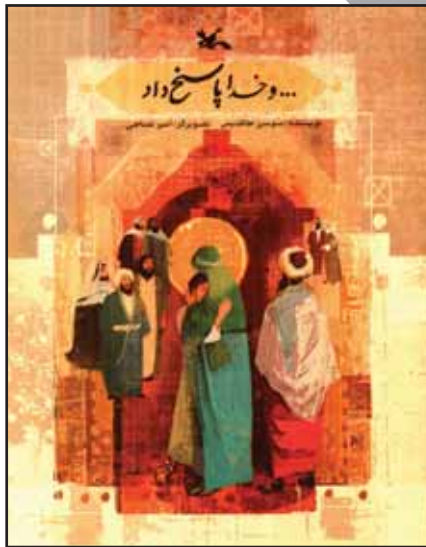
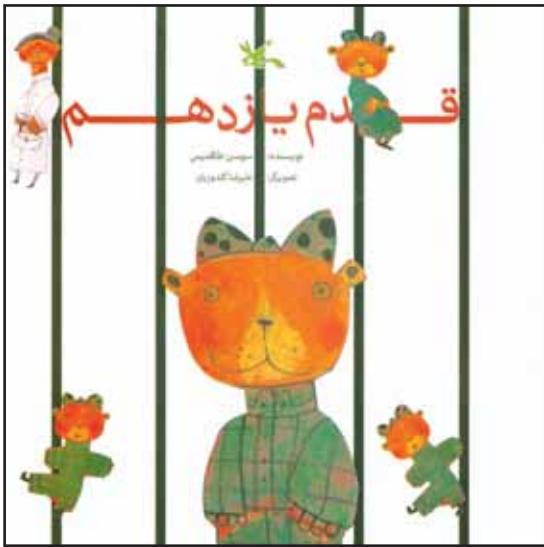
سال‌ها پی‌درپی می‌آیند و می‌روند. برگ‌های تقویم پشت سر هم ورق می‌خورند. راستی چه رمزی در این نو و کهنه شدن‌ها وجود دارد. بیاییم سیاره‌ای را در نظر بگیریم که در آن تقویمی وجود ندارد و سال تغییر نمی‌کند. فکر می‌کنی چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا آب از آب تکان می‌خورد؟ آیا زندگی در آن سیاره همین‌طور بود که حالا در زمین است؟ به نظر من این گونه نیست. اگر سال‌ها نبودند، اگر شروع و پایانی نبود، زندگی چقدر یکسان، بی‌مزه و دلگیر می‌شد. دنیا بسیاری از زیبایی‌ها، رنگ‌ها، صداها و احساسات خود را از دست می‌داد. راستش هیچ دوست ندارم

ارتباط با ما:
اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید با شماره تلفن ۰۲۱-۸۸۲۰۱۴۸۲ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام گیر، کد مورد نظرمان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدای پیام بگذارید.
کد مدیر مسئول: ۱۰۲ / کد سردبیر: ۱۰۶ / کد امور مشترکین: ۱۱۴

دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی به جز رشد نوجوان مجلات زیر را نیز منتشر می‌کند:
رشد کودک، ویژه پیش‌دبستان و دانش‌آموزان کلاس اول دبستان رشد نوآموز، رشد برای دانش‌آموزان کلاس‌های دوم و سوم دبستان رشد دانش‌آموز، رشد برای دانش‌آموزان کلاس‌های چهارم، پنجم و ششم دبستان رشد جوان، رشد برای دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم / رشد برهان (نشریه ریاضی دبیرستان دوره دوم) / رشد برهان (نشریه ریاضی دبیرستان دوره اول)

نشانی دفتر مجله: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳
تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۷
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷
تلفن: ۸۸۳۰۵۷۷۲
پیامک: ۳۰۰۸۹۹۵۹۶
وبگاه: www.roshdmag.ir
وبلاگ: weblog.roshdmag.ir/nojavan
پیام‌نگار: nojavan@roshdmag.ir
شمارگان: ۴۴۷۰۰۰
چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

مدیر مسئول: محمد ناصری
سردبیر: علی اصغر جعفریان
شورای کارشناسی:
دکتر سپیده چمن‌آرا، مجید عمیق، علیرضا متولی، محمدعلی قربانی، محمدرضا حشمتی، سید کمال شهابلو
مدیر داخلی: زهره کریمی
ویراستار: لیلا جلیلی
طراح گرافیک: ندا عظیمی



هنوز کسی می نویسد

تهمینه حدادی

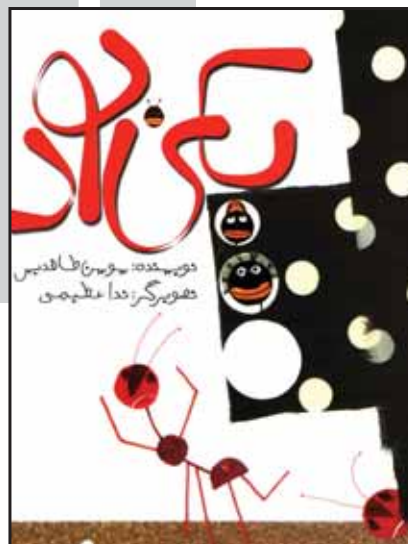
سوسن طاقدیس نوشتن داستان را از کیهان بچه‌ها آغاز کرد. حالا او یکی از نویسندگان نامی ادبیات کودک و نوجوان است. جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران و جایزه ادبی پروین اعتصامی فقط دوتا از جایزه‌های او هستند. سال‌های سال است که برای کودکان و نوجوانان می‌نویسد. او سال ۱۳۳۸ در شیراز به دنیا آمده است.



راوی

که می‌تواند قابلمه‌های بزرگ را بلند کند و وقتی دستش می‌سوزد گریه نکند و همیشه یک نی نی توی دلش نگه دارد و یک نی نی توی بغلش؟
و ناگهان مادرم گفت: «وای و نشست و اشک از چشم‌هایش ریخت.» مادربزرگ گفت: «مواظب همه باش تا من برگردم.»
و من فهمیدم او راست گفته. من باید مواظب مادرم و خواهر و برادرهایم باشم تا او یک خانم دکتر را به خانه بیاورد. شب بود. یاد گرفتم از شب نترسم و فهمیدم خدا مرا برای این آفریده که یاد بگیرم از شب نترسم.

من کجا هستم؟ که هستم؟ چرا هستم؟
مادربزرگم که خیلی بزرگ بود و سرش به آبی آسمان می‌رسید، خیلی چیزها می‌دانست. او به من گفت: «کسی توی آسمان هست که اسمش خداست و اوست که هرکسی را برای کاری آفریده.» من پرسیدم: «من را برای چه آفریده؟»
مادربزرگم گفت: «برای اینکه مواظب مادرت باشی و مواظب خواهر و برادرهایت.»
من؟ من به این کوچکی مواظب مادرم باشم که همیشه تند تند راه می‌رود و آن قدر زور دارد



من کجا هستم؟ که هستم؟ چرا هستم؟ هر اتفاقی که در زندگی ام رخ می‌داد، چه خوب، چه بد؛ ذره ذره مرا به پاسخ سؤال‌هایم می‌رساند. ولی در هر دوره زندگی این سؤال‌ها نو می‌شدند و پوست می‌انداختند و دوباره خود را از من می‌پرسیدند و کم‌کم تبدیل شدند به «من باید کجا باشم؟» «من باید که باشم؟» «من چرا باید باشم؟» و جدال شروع شد. جدال با ندانستن‌ها، نتوانستن‌ها، نبوده‌ها و کمبودها و همه آنچه مرا از رسیدن به آنچه که فکر می‌کردم، از من، من را می‌ساخت باز می‌داشت. و او که مرا آفریده بود چه خوب و به جا می‌پروراند با درد و رنج و مرگ و تولد... با مانع و مصیبت و حسرت و ناامیدی که هیچ‌گاه آن را از من نگرفت. وقتی از پس همه این سختی‌ها بر می‌آمدم احساس خوشبختی و شادی می‌کردم.



من چرا باید باشم؟

من می‌توانستم بنویسم. این بزرگ‌ترین هدیه‌ای بود که خداوند به من داده بود. وقتی به زندگی‌ام نگاه می‌کنم می‌بینم که از کودکی تا امروز همه آنچه که در زندگی‌ام پیش آمده برای آن بوده است تا من امروز با وجود متولد شود. و به خاطر آن سپاسگزارم. اگر چه فکر می‌کنم هنوز هم باید دنبال جواب سؤال‌هایم باشم. کافی نیست تو بدانی که می‌توانی بنویسی. نوشتن وظیفه‌ای بسیار بزرگ‌تر از آن است که فقط انجامش بدهم. اینکه چه باید بنویسم و چگونه و چرا؟ آن قدر مهم است که اگر تمام زندگی‌ام را در جست‌وجوی پاسخ آن بگذارم فکر نمی‌کنم کافی باشد و برای این است که سال‌هاست مدام از خودم می‌پرسم: «من باید چه بنویسم تا آن باشد که باید باشد.»



حسین امینی پویا

با معرفت وارد شوید

زیارت قبور ائمه پاک، امامزاده‌ها و دیگر صالحان، آدمی را در مسیر پاکی و تقویت رابطه معنوی با آنها قرار می‌دهد. دوست داشتن و انس با آنها نیز وسیله قرب به خداوند است. در زیارت‌نامه‌ها می‌خوانیم:

«اللهم انی اتقربُ بِحُبِّهم» خدایا من تقرب می‌جویم به تو، به وسیله دوستی آنها.

آداب زیارت

زیارت آدابی دارد. ما به عنوان یک زائر باید خوشبو، با لباسی تمیز و پاک و با وضو وارد حرم شویم. در محوطه حرم در حالی که مشغول ذکر خدا و تسبیح ذات مقدس او و صلوات بر محمد و آل محمد هستیم آهسته و باوقار به سمت حرم حرکت کنیم. از بردن کفش‌ها به داخل حرم خودداری کنیم. با توجه به آن بزرگان اذن دخول بخوانیم و وارد حرم مطهر شویم اگر حرم خلوت بود کنار ضریح برویم و آن را برای تبرک ببوسیم و زیارت‌نامه بخوانیم. در صورت شلوغ بودن حرم و فراهم نکردن مزاحمت برای دیگران بهتر است با کمی فاصله از ضریح ایشان را زیارت کنیم؛ یعنی زیارت نامه معتبری را با توجه به معانی آن بخوانیم بعد از زیارت، دو رکعت نماز به جای آوریم و از خدا طلب بخشش کنیم. هنگام دعا، دیگران را از یاد نبریم. برای خانواده دوستان، آشنایان و معلمان به خصوص در گذشتگان دعا کنیم.



البته در این میان زیارت امام حسین (ع) با همه زیارت‌ها فرق دارد و یک استثناست. در این زیارت معطر نکردن خود و تشرف به حرم با همان چهره غبارآلود و با گرسنگی و تشنگی معمول سفر توصیه شده است چرا که آن حضرت را غبارآلود و تشنه و گرسنه به شهادت رسانده‌اند.

(مفاتیح‌الجنان)

دو نکته مهم دیگر را به خاطر داشته باشیم: امامان و امامزادگان را در رفع نیاز و برآوردن حاجات خود مستقل نپنداریم. آن بزرگواران مقربان خداوند. بدانیم که ما با زیارت آنها و به واسطه آنها _ که معتقدیم صدای ما را می‌شنوند و ما را می‌بینند _ از خداست که طلب حاجت و مغفرت می‌کنیم. ثانیاً هیچ عمل مشابه سجده؛ نظیر بوسیدن آستانه در انجام ندهیم یا در مقابل ضریح به خاک نیفتیم. بعضی‌ها به خاطر توفیق این تشرف به این شکل از خدا تشکر می‌کنند، اما دیگران چه تصویری می‌کنند؟ پس بهتر است سجده شکر را بعد از نماز زیارت به جای آوریم و بهانه دست دشمنان اهل بیت ندهیم.



آداب حضور در مسجد



مسجد خانه خداست. حضور در مسجد، آباد نگه داشتن و حفظ پاکیزگی آن از توصیه‌های دینی ماست. چه خوب است نماز را در مسجد و به جماعت بخوانیم. پاکیزه

و با لباس مرتب و با وضو وارد مسجد شویم. اگر کفش مان را با کیسه‌ای به همراه می‌بریم آن را در جایی قرار دهیم که برای کسی مزاحمتی ایجاد نکند. تلفن همراه خود را در حالت سکوت قرار دهیم. هنگام قرائت قرآن با رعایت ادب در برابر کتاب خدا بنشینیم و به آن گوش بدهیم. قرآن را روی زمین نگذاریم. در صورت امکان از رحل یا میز مناسب استفاده کنیم یا آن را روی دست یا زانوان خود قرار دهیم. به سخنرانی‌های روحانی مسجد به دقت گوش بدهیم، اگر بتوانیم نکات مهم آن‌ها را یادداشت کنیم.

حضور در حسینیه‌ها، عزاداری‌ها و سایر مراسم مذهبی

بهتر است مجلس عزاداری خوبی را انتخاب کرده، در آن شرکت کنیم. بدانیم حضور در جلسات مذهبی، روضه و عزاداری امامان توصیه دینی ماست، امام صادق (ع) به یکی از یاران خود فرمود: «آیا دور هم می‌نشینید و حدیث و سخن می‌گویید؟» گفت: «آری» حضرت فرمود: «این گونه مجالس را دوست دارم پس امر (امامت) ما را زنده بدارید. خدا رحمت کند کسی را که امر ما را احیا کند.» (وسائل، ج ۱، ص ۳۰۲) ما با حضور در مجلس روضه و عزای امام حسین (ع) و یارانش ضمن آن که با معارف اهل بیت آشنا می‌شویم، با اشک از رنج و مصائب آنها یاد می‌کنیم و از ستمی که بر آنها رفته است می‌نالیم.

گریه تجلی طبیعی این احساس پاک انسانی است. کسی که مرگ عزیزی قلبش را می‌سوزاند غمگین است و می‌گرید. جز این است که این اشک نشانه‌ای لطیف از این عشق راستین اوست. داغ شهادت حسین (ع) و یاران فداکار او همیشه برای ما شیعیان تازه است. بدانیم هر قدمی که برای حضور در حسینیه‌ها و عزاداری‌ها بر می‌داریم پاداشی بزرگ داریم.



آداب حضور در حسینیه‌ها و مجالس مذهبی

با لباس و بدن تمیز و با نیتی پاک و خالص در این جلسات شرکت کنیم. مبدا دیگران را با بوی نامطبوع بدن و لباس خود آزرده خاطر سازیم.

هر جا خالی و مناسب بود بنشینیم. نباید مجلس را به هم بریزیم یا وسایل دیگران را لگد کنیم به دلیل اینکه می‌خواهیم نزدیک جایگاه بنشینیم. احترام مجلس عزای امام حسین (ع) را نگه داریم و خدای ناکرده زمان خواندن مرثیه به خندیدن یا خنداندن کسی دیگر مبادرت نکنیم. به سخنرانی روحانی مجلس با دقت گوش بدهیم. در گرفتن غذای نذری محرم نوبت و عدالت را رعایت کنیم.

دیده شده که بعضی‌ها بعد از اتمام جلسه مذهبی و گرفتن ظرف در ظرف‌های یک بار مصرف بیرون می‌روند و روی کاپوت ماشین مردم غذا می‌خورند، وسیله نقلیه مردم را کثیف می‌کنند و ظرف خالی را همان جا رها کرده، می‌روند. کوچه و خیابان را با ریختن زباله کثیف نکنیم. کیسه نایلونی کفش‌ها را نیز در کوچه و خیابان رها نکنیم با این بی‌دقتی‌ها و دور شدن از ادب و نزاکت اجر معنوی خود را از بین ببریم.

بعد از اتمام جلسه و به هنگام بازگشت به منزل، با سر و صدا و گفت‌وگوهای بلند با دوستان باعث همسایه آزاری و مردم آزاری نشویم.



منابع:
سبک زندگی، دکتر محمد دشتی نیشابوری، ج اول، نشر بشکوه
و سایت‌های مرتبط اینترنتی

مادیان کهر

خود به صحرا می‌بردند و ما بچه‌ها، وقتی در میدان کوچک دهکده بازی می‌کردیم، صدای شیئه اسب‌ها را میان دشت‌ها و تپه‌ها می‌شنیدیم. چوپان‌ها در زیر سایه سپیدارهای بزرگ می‌نشستند. این سپیدارها بر بالای بلندترین تپه‌های اطراف دهکده روییده بودند.

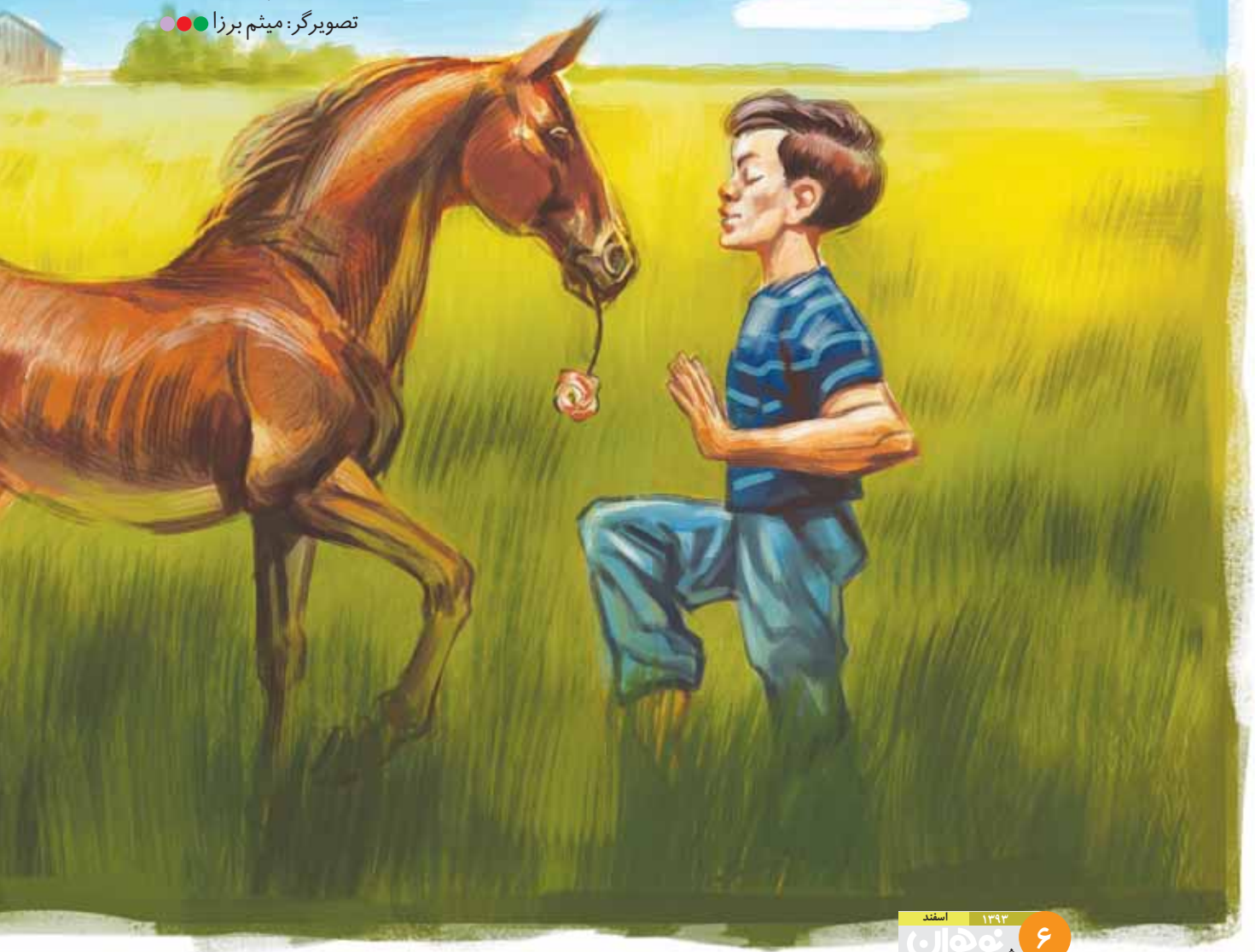
چوپان‌ها در حالی که با چشمان فرسوده و خاکستری خود به دشت چشم می‌دوختند و مواظب چهارپایان بودند، به گرمی با هم حرف می‌زدند و می‌خندیدند.

سال‌ها پیش، آن زمان که من کودکی بیش نبودم، دهکده ما اسب‌های زیبایی داشت؛ اسب‌هایی با سینه‌های ستبر، پاهای کشیده، چشمانی درشت و تیزبین و یال‌هایی که همچون ابریشم بر گردن آنها جلوه می‌کرد. ما آن اسب‌ها را در دشت‌ها و تپه‌های سرسبز اطراف دهکده رها می‌کردیم و آنها هم در چراگاه‌ها می‌دویدند و چشم‌ها را به خود خیره می‌کردند. در بهار و تابستان، چوپان‌های پیر، اسب‌ها را همراه

آخرین گره اسب

ناصر نادری

تصویرگر: میثم برزا



یک سال، زمستان سخت و پُر برفی شد. بعد از آن، بهار از راه رسید و چادر سبزش را بر دهکده و اطراف آن پهن کرد. درست یادم است، در آن بهار، مادیان کَهر ما، کره اسبی در شکم داشت. کره‌ای که قرار بود من صاحبش شوم. مادیان تا به حال چندین بار کره به دنیا آورده بود و هر بار پدرم آنها را فروخته بود. هر وقت هم که من اعتراض می‌کردم و می‌گفتم: «چرا کره اسب را به من نمی‌دهی؟» پدرم لبخندی می‌زد و می‌گفت: «تو هنوز کوچکی! نمی‌توانی از خودت مراقبت کنی،

چه رسد به کره اسب!»

ولی آن سال فرق می‌کرد. قرار بود من صاحب کره اسبی بشوم؛ کره اسبی که با من بزرگ می‌شد و سال‌های درازی را با من می‌گذراند. اوایل بهار بود. خورشید با گرمای مطبوعی بر فراز دهکده می‌درخشید و برف‌های نوک قله‌ها را آب می‌کرد. از تابش خورشید، شیارهای باریکی از آب در دامنه کوه‌ها جاری می‌شد و به صورت جویبارهایی به رودخانه می‌پیوست. رودخانه در زیر آفتاب، موج می‌زد، می‌خرامید و جلو می‌رفت.

آن روزها، وقتی به کشتزارها می‌رفتیم، مادیان را در سبزه‌زارهای کنار رودخانه می‌بستیم و می‌رفتیم. هنگام غروب، وقتی من و پدرم از آنجا بر می‌گشتیم، مادیان را باز می‌کردیم و به خانه می‌بردیم. من هیچ‌وقت این خاطره‌ها را فراموش نمی‌کنم؛ خاطره روزهایی که در کشتزار کار می‌کردیم و من در دل آرزو می‌کردم هر چه زودتر، خورشید به مغرب برسد و ما به خانه باز گردیم.

در آن هنگام، من از دور به طرف مادیان می‌دویدم. همان‌طور که نگاهم به مادیان بود، احساس خاصی به من دست می‌داد؛ احساسی که مرا به طرف مادیان می‌کشاند. همیشه در خیالم، با کره اسبم بازی می‌کردم. دلم می‌خواست کره اسب من، زیبا و تندرو باشد. چنان سریع بدود که هیچ اسبی نتواند به پای او برسد. در این حال، من دویدن خرگوش‌ها را در ذهنم مجسم می‌کردم که کره اسبم در میان آنها می‌دود و از آنها جلو می‌زند!

هرگاه مادیان را کنار چشمه می‌بردم تا آب بخورد، به شکمش نگاه می‌کردم و با خود می‌گفتم: «الان کره اسب من هم دارد آب می‌خورد.» آن‌قدر نگاه می‌کردم که ببینم آیا کره اسب تکان می‌خورد یا نه. چند دقیقه در این فکرها می‌ماندم. وقتی مادیان از آب‌خوردن، سیر می‌شد و سرش را بلند می‌کرد، نگاهم را به چشمان خیسش می‌دوختم. او هم به من زل می‌زد و انگار با من حرف می‌زد و می‌گفت: «کره اسب هم سیر شد!» من با خوشحالی و امید، افسار مادیان را می‌گرفتم و به طرف خانه می‌رفتم. در آن حال، خورشید در افق دور دست، چون گوی آتشین بر زمین نشسته بود و کناره‌های آسمان را رنگ آمیزی کرده بود.

شب‌ها پس از شام، فانوس به دست، به طویله می‌رفتم. و به مادیان عزیزم که همیشه آرام و ساکت در گوشه‌ای می‌ایستاد و دُمش را هم میان پاهایش قرار می‌داد سر می‌زدم. بعد به ایوان خانه‌مان می‌رفتم و در رختخوابم دراز می‌کشیدم و



بهار که بیاید

شب از نیمه گذشته بود که پدرم فانوس به دست، به طویله آمد. چهره آفتاب سوخته‌اش با نور کم رنگ فانوس روشن شده بود. ریش زبر و سفیدش مانند مهتاب در تاریکی شب می‌درخشید. پدر کنار من آمد و به مادیان نگاه کرد. در چشمان او عشق به مادیان موج می‌زد. این مادیان برایش سال‌ها زحمت کشیده بود و کره اسب‌های زیادی به دنیا آورده بود.

پدر سکوت را شکست و با لحن پر دردی گفت: «بیچاره درد می‌کشد. حالش خوب نیست. بهتر است امشب کنارش بمانی و اگر چیزی شد، مرا خبر کنی!»

گفتم: «چشم! می‌مانم.»

پدر، روانداز کهنه‌ای را که با خودش آورده بود، به من داد و گفت: «بیا، این را هم بینداز رویت!»

با آنکه اوایل بهار بود، ولی هوا کمی سرد بود. پدر از طویله رفت، اما انگار ناآرام بود. چون دوباره سرش را داخل کرد و گفت: «اگر دیدی می‌خواهد کره به دنیا بیاید، حتما خبرم کن!»

پدر رفت و در چوبی با ناله کشیده‌ای بسته شد. نمی‌دانم درست، چند ساعت بیدار بودم، اما می‌دانم که آخر خواب مانده‌بودم و به موقع، پدرم را خبر نکرده بودم.

صبح زود، وقتی آخرین ستاره‌ها در پهنه آسمان خاکستری محو می‌شدند، چشمانم را باز کردم. در فضای نیمه تاریک طویله، پدرم را دیدم که کنار مادیان ایستاده بود. در یک لحظه، نور فانوس چشمان پدرم را روشن کرد. خوب که نگاه کردم، از ترس بر خود لرزیدم. اشک در چشمان پدرم حلقه زده بود. با خودم گفتم: «یعنی چه اتفاقی افتاده؟»

با این فکر از جایم بلند شدم. مادیان روی کاه‌ها به پهلوی خوابیده بود و با سری برافراشته، کره اسب لاغر و حنایی رنگی را می‌لیسید و خشک می‌کرد.

پدرم که متوجه نگاه‌های حیرت زده من شده بود، گفت: «خواب ماندی؟»

از خجالت حرفی نزد. پدرم گفت: «حیوان زبان بسته به زحمت این کره را به دنیا آورد. حیوان، راست راستی پیر شده. این آخرین کره اوست. باید قول بدهی که ازش خوب نگه‌داری کنی!»

از خوشحالی، چشمانم خیس شد و لب‌هایم از شوق لرزید و لحظه‌ای بعد، قطره‌های اشک بر گونه‌هایم جاری شد.

مادیان به زحمت بلند شد و روی پاهایش ایستاد. بعد سرش را خم کرد و با پوزه‌اش به پهلوی کره‌اش زد و او را تکان داد. کره اسب، انگار منظور مادرش را فهمیده بود. دست‌هایش را

به ستاره‌های آسمان چشم می‌دوختم. در همان حال به خواب می‌رفتم. در خواب می‌دیدم که با کره اسب حنایی رنگی در چمنزار می‌دوم. کره اسب جفتک می‌زند و به هر سو می‌دود و مرا به دنبال خود می‌کشاند. من نیز خوشحال و خندان به هوا می‌پریم، در چمن‌ها غلت می‌زنم و... دیدن این خواب‌ها، چقدر برایم خوشایند و امیدوار کننده بود!

انتظار سخت

یکی از روزهای بهار، پیش از آنکه خورشید سرش را از پشت کوه‌ها بلند کند، نماز صبح را خواندم و به طرف طویله دویدم. مادیان در گوشه‌ای خوابیده بود. پدرم هم بالای سرش ایستاده بود. پدرم گفت: «دیگر مادیان را به کشتزار نمی‌بریم. ممکن است امروز یا فردا کره‌اش به دنیا بیاید.»

با آنکه دلم می‌خواست کنار مادیان بمانم، ناچار به صحرا رفتم. نزدیک غروب از کشتزار تا خانه دویدم. وقتی به خانه رسیدم، مادرم را دیدم که گوشه حیاط مشغول دوشیدن شیر گاومان بود. با دیدن من لبخندی زد و گفت: «چرا نفس نفس می‌زنی؟ نکند گرگ دنبالت کرده؟!»

و من بدون اینکه جوابش را بدهم، به طرف طویله دویدم. مادیان سرش را روی کاه‌های جلوی گذاشته بود. معلوم بود که درد می‌کشید. صدای ناله‌اش بلند بود و هرازگاهی پاهای خود را زیر شکمش جمع می‌کرد و دوباره آنها را باز می‌کرد. کمی بعد پدرم هم آمد. وقتی مادیان را دید، گفت: «حیوان بیچاره خیلی درد می‌کشد. امشب حتماً کره‌اش به دنیا می‌آید. خدا کند زودتر راحت شود!»

پدرم طوری حرف می‌زد که من ترسیدم و با نگرانی پرسیدم: «یعنی چه خواهد شد؟»

پدر دست‌های زمخت و پرچین و چروکش را به هم مالید و گفت: «مادیان پیر شده و شاید این کره آخرین کره‌ای باشد که به دنیا می‌آورد.»

پدر از طویله بیرون رفت. من ماندم و مادیان پیر که درد می‌کشید. آن شب برای مادیان، شب سختی بود.

ساعت‌ها کنارش ماندم. همان جا روی کاه‌هایی که کنار مادیان بود، خوابیدم و از میان سوراخی که وسط طویله بود، به آسمان نگاه کردم. تک ستاره پر نوری می‌درخشید و به من چشمک می‌زد. گاه‌گاهی باد خنک شبانگاهی از جانب پشت می‌وزید و در فرسوده و چوبی طویله را به ناله و می‌داشت. انگار در طویله هم درد می‌کشید و با مادیان، همدردی می‌کرد.



زاویه دید اول شخص



ممکن است نویسنده برای روایت و بیان داستان از زاویه دید اول شخص (منِ راوی) استفاده کند. این زاویه دید با خواننده، صمیمیت، هم‌ذات‌پنداری و احساس اعتماد بیشتر ایجاد می‌کند. در این زاویه دید، گویی خود نویسنده، خود شخص داستان‌گو (راوی) است؛ چون فعل‌ها به شکل «خواندم، دیدم، فکر کردم، خندیدم و ...» به کار می‌رود. البته، در حقیقت، شخصی که داستان را بازگو می‌کند، خود نویسنده نیست، بلکه راوی است که نویسنده خلق کرده تا داستان را از زاویه دید او روایت کند.

زاویه دید در داستان «آخرین کره اسب»

در این داستان کوتاه، نویسنده حوادث و رخدادها را از زاویه دید یک نوجوان روستایی و به شکل اول شخص (منِ راوی) روایت کرده است.

فکر کنید و پاسخ دهید

برای ایجاد تعلیق و کنش بیشتر در داستان آخرین کره اسب، چه حادثه و رخدادی را پیشنهاد می‌کنید؟

خودتان ارزیابی کنید

اگر در پایان داستان، کره اسب می‌مرد، چه تغییری در ساختار و پیرنگ داستان لازم بود؟

خودتان بنویسید

اگر از تجربه شیرین تولد حیوان خانگی در سال‌های کودکی‌تان خاطره‌ای دارید، سعی کنید داستانی براساس آن بنویسید.

جلو گذاشت و برای بلند شدن آماده شد. ولی هر چه زور زد، نتوانست. چندین بار کوشش کرد تا بلند شود، ولی هر بار بر زمین افتاد. عاقبت با کمک مادیان بلند شد و روی پاهای لرزانش ایستاد. کم‌کم جان گرفت و شروع به راه رفتن کرد.

از دیدن این منظره، سراسر بدنم را احساسی خاص فرا گرفت. لبخند زیبایی روی صورت آفتاب سوخته، پدرم نقش بست. بعد دست‌هایش را بالا گرفت: «خدایا شکر!»

پدرم این را از ته دل گفت و از طویله خارج شد. حالا من بودم و مادیان و کره اسب؛ کره اسبی که روزها و ماه‌ها، انتظار دیدنش را کشیده بودم. از آن روزی که پدرم گفته بود: «بهار که بیاید، کره اسب قشنگی خواهیم داشت!»

در آن زمان، من آرزو کرده بودم که کاش آن روز فرا برسد! و حالا آن روز آمده بود. کره اسب حنایی رنگ من، چشم به جهان گشوده بود و با چشمان سیاه و درشتش به من نگاه می‌کرد.

هنوز در خاطر من است که بدن اسب در زیر آفتابی که از روزنه سقف به درون تابیده بود، به رنگ کهر^۱ در آمده بود. همان‌طور که کره اسب را نگاه می‌کردم، صدای جیغ بلند چند پرستو را شنیدم. پرستوها در آسمان نیلگون دهکده پرواز می‌کردند و شادمان آواز می‌خواندند.

من خوشحال به طرف کره اسب کهرم دویدم و او را بغل کردم. هرگز خاطره آن روز را فراموش نمی‌کنم؛ خاطره روزی که هنوز هم در قلمم موج می‌زند.

پی‌نوشت

۱. کهر: رنگ قرمز-قهوه‌ای نسبتاً تیره را می‌گویند.

بعضی دوست دارند هم مهندس شوند و هم هنرمند. هم ریاضیاتشان خوب است، هم دلشان غش می‌رود برای انجام دادن کارهای هنری. برای این دسته از آدم‌ها سال‌های سال است رشته و شغلی وجود دارد؛ هم محاسبه می‌کنند، هم اثر هنری خلق می‌کنند. هم مهندسی است، هم هنرمندی. اسم این شغل طراحی صنعتی است. زنانه و مردانه هم ندارد. با این حال لازم است که شما هم خلاق باشید، هم محاسبه دوست تا یک مهندس هنرمند شوید.

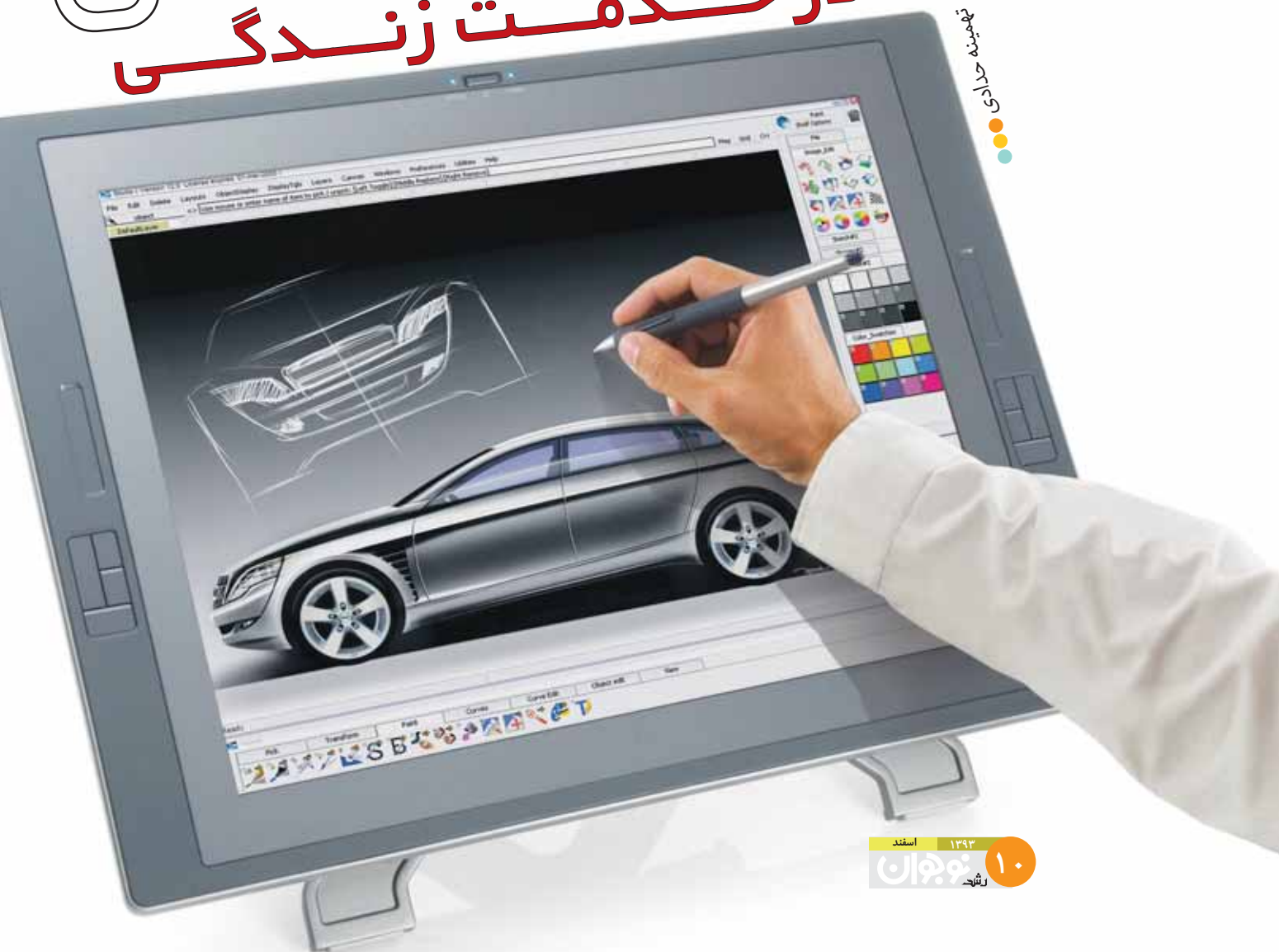
ماجرای از کجا شروع شد؟

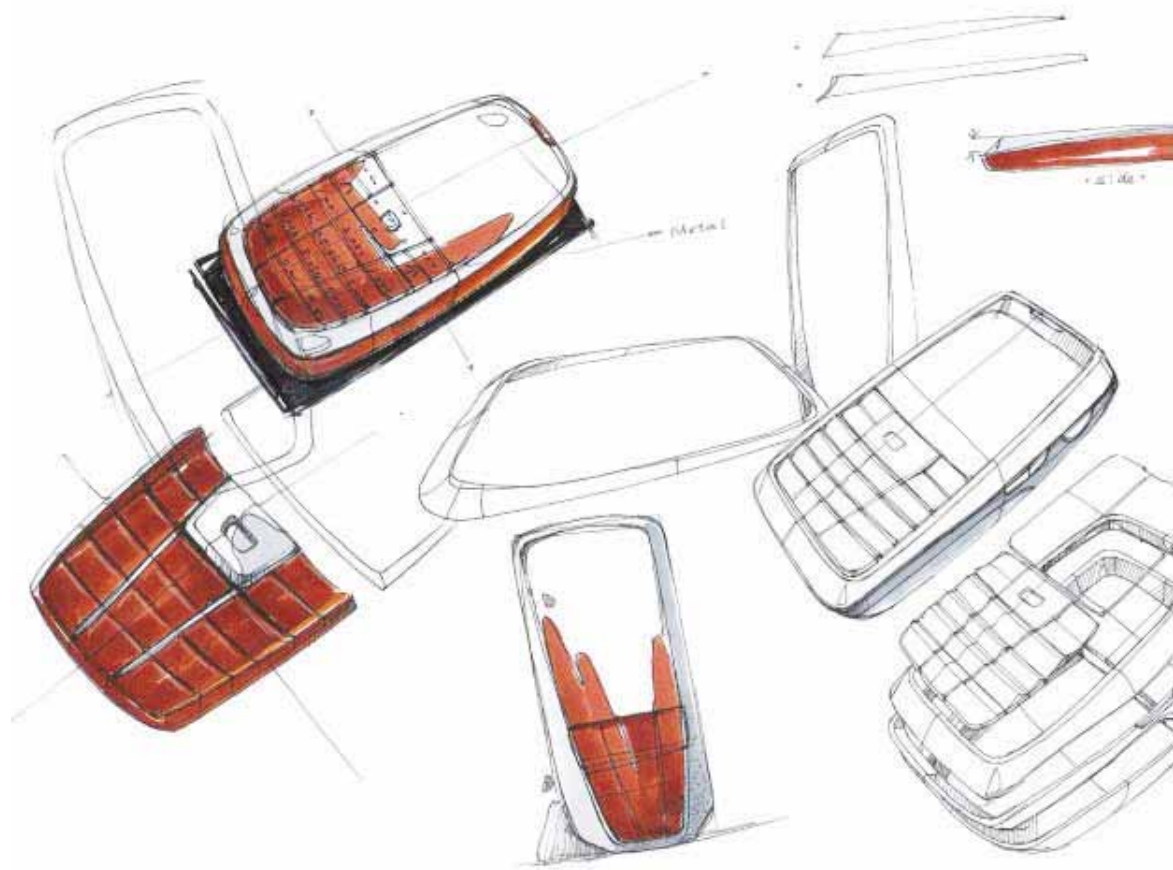
ماجرای از انقلاب صنعتی شروع شد. از وقتی که محصولات دست‌ساز جای خودشان را به محصولات ماشینی دادند. تولیدها آن قدر زشت و زمخت شدند که هنرمندان اعتراض کردند و خواستار این شدند که تولید محصولات دستی از سر گرفته شود. اما چنین اتفاقی غیرممکن بود. همین شد که «طراحی صنعتی» به وجود آمد؛ یعنی، کسانی شروع کردند به تغییر و طراحی محصولاتی که در کارخانه‌ها تولید می‌شدند. محصولاتی که می‌توانند زیبایی هنری داشته باشند و با سلامت آدم‌ها هم در تضاد نباشند؛ نمونه‌اش صندلی‌های اداری که هم باید محافظ کمر و پای ما باشند و هم باید زیبایی داشته باشند....وقتی به این رشته این‌طور نگاه کنیم خیلی خوب می‌فهمیم که اغلب وسایل مورد استفاده ما را کسانی به اسم مهندسان طراحی صنعتی طراحی می‌کنند که بعد به تولید انبوه می‌رسد.

طراحی صنعتی

در خدمت زندگی

تهمینه حدادی





طراحی صنعتی چه زیر شاخه‌هایی دارد؟

طراحی محصول طراحی محیطی طراحی دکوراسیون طراحی بسته‌بندی

طراحی سامانه‌های حمل و نقل؛ طراحی خودرو

شعار یک طراح صنعتی چیست؟

خوب طراحی کردن

خوب اندیشیدن

خوب دیدن

باید این ویژگی‌ها را داشته باشید:

خلاقیت

صبر و حوصله

حس مردم‌گرایانه

دستان چالاک و چشمان تیزبین

از کجا شروع کنیم؟

لابد از خودتان می‌پرسید این رشته هنری است یا مهندسی؟ واقعیت این است که طراحی صنعتی یکی از زیر شاخه‌های رشته هنر است، اما باید با فیزیک و شیمی و ریاضی هم آشنا باشید. چرا؟ چون قرار است تمام وسایل دور و اطرافمان را ارتقا بدهید؟ یعنی اگر می‌خواهید یک تخت فلزی را طراحی کنید باید بگویید پایه‌هایش از چه فلزی باشد و آن‌قدر عالم باشید که مقاومت پایه‌ها را هم بسنجید. همین است که اسم این رشته مهندسی است و بعد شما یک اثر هنری خلق می‌کنید که دنیا را زیباتر کند.

چطور موفق به این کار می‌شوید؟ هیچ راهی ندارد جز درس خواندن.

هرچه در این زمینه بیشتر درس بخوانید بیشتر موفق می‌شوید. یادتان نرود هرچه بیشتر تجربه کنید، موفق‌تر می‌شوید. در واقع نقش درس خواندن و تجربه به یک اندازه است.





محمد رضا شفیعی کدکنی، متولد ۱۹ مهر ۱۳۱۸ در کدکن تربت حیدریه، نویسنده، شاعر و پژوهشگر معاصر است. تخلص او در شعر م. سرشک است. آثار و تالیفات او بسیار است. از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد: در کوچه باغ‌های نیشابور، از بودن و سرودن، از زبان برگ، هزاره دوم آهوی کوهی (مجموعه شعر) موسیقی شعر، صور خیال در شعر فارسی (پژوهش)

کوچه بنفشه‌ها

در روزهای آخر اسفند
کوچه بنفشه‌های مهاجر
زیباست
در نیم روز روشن اسفند
وقتی بنفشه‌ها را از سایه‌های سرد
در اطلس شمیم بهاران
با خاک و ریشه
میهن‌سپارشان
در جعبه‌های کوچک چوبی
در گوشه خیابان می‌آورند
جوی هزار زمزمه در من
می‌جوشد
ای کاش
ای کاش آدمی وطنش را
مثل بنفشه‌ها
در جعبه‌های خاک
یک روز می‌توانست
همراه خویشتن ببرد
هر کجا که خواست
در روشنای باران
در آفتاب پاک!



تصویرگر: مریم طباطبائی
زیر نظر بایک نیک‌طلب

آن پریه در ۱۶ ژوئن ۱۹۲۲ در لوزان سوئیس به دنیا آمد. او از پانزده سالگی شعر می‌گفت. هیچ‌وقت شعر را روی کاغذ ننوشت. در جایی گفته است: «وقتی شعری در ذهنم تمام می‌شود آن را تایپ می‌کنم. شعر را در خود می‌بینم، آن را روی کاغذ نمی‌بینم.»

پریه در مصاحبه‌ای گفته است: «شاید این مسئله به کودکی‌هایم بر می‌گردد وقتی خیلی کوچک بودم نوشتن را از پدر و مادرم آموختم، اما نوشته‌هایم را جدی نمی‌گرفتند و من یاد گرفتم تا شعرهایم را درونی کنم.»

گل	راه‌ها	عطر
گل اگر بودم	راه‌ها گفته بودند	ته حیات
شب	اینجا از هم جدا می‌شویم	لاله‌ای از یاد رفته
چمنزار را به رقص	جایی که روز، باهائش	معطر می‌کند زنبورها را
می‌کشاندم	بلورین می‌شود	
ترجمه: آسیه حیدری		

عطر ربا

دعا می‌کنم چشم‌های زلالت
پر از خواب نیلوفری و بر که باشد
و رؤیای باران و جنگل ببیند
دعا می‌کنم دست‌های تو چون رود
فقط مهربانی ببخشد
طراوت بچیند
دعا می‌کنم در بهاری که می‌آید از راه
شکوفاترین شاخه باشی
بخندی، بیالی، در آغوش خورشید.
دعا می‌کنم تا
معطر به نامت شود «ربنایم»
تو هم ای همه مهربانی!
دعا کن برایم!

انسیه موسویان

پرنده و بام

در آسمانِ آبی بعد از ظهر
پر می‌زند پرندۀ گمنامی
شاید که خسته باشد و بنشیند
از روی اتفاق، لبِ بامی

شاید عقاب گم شده‌ای باشد
از کوه‌های بر فی بینالود
یک جغدِ شاخدار خیالاتی
یا کر کسی گرسنه و اخم‌آلود

شاید پرنده در پی جُفت خود
پرواز کرده است به شهر ما
شاید که در هوای شکار اینجاست
شاید فریب داده کسی او را

در آسمان، پرنده که می‌چرخد
سرهای بچه‌ها همه چرخان است
من فکر می‌کنم نکند طفلک
ترسیده است و سخت پشیمان است

در آسمان، آبی بعد از ظهر
پر می‌زند پرندۀ گمنامی
شاید که خسته باشد و بنشیند
از روی اتفاق، لبِ بامی

هر آسمان و بام و درخت ای کاش
جای پرنده‌های خدا باشد
آن بام مهربان و تماشایی
بهتر که بام خانه‌ما باشد

مهدی مرادی

تنها تومی فهمی

با تو کجا حال دلم خوب است؟
در قله یا در عمق یک دره؟
در سایه یک تک درخت پیر
یا نه کنار گله و بره؟

توی کمد، در عمق تاریکی
حتما تو هم دلتنگ صحرایی
من را ببخش آنجا گرفتاری
می‌فهمم آنجا سخت تنهایی

من هم دلم می‌گیرد از ماندن
من هم در این جا کوه اندوهم
حرف مرا تنها تو می‌فهمی
ای کولۀ نارنجی کوهم

عباسعلی سپاهی یونسی

نهال آرزو

ای نهال آرزو، خوش زی* که بار آورده‌ای
غنچه بی‌باد صبا، گل بی‌بهار آورده‌ای

باغبانان تو را، امسال سال خرمی است
زین همایون میوه، کز هر شاخسار آورده‌ای

شاخ و برگت نیکنامی، بیخ و بارت سعی و علم
این هنرها، جمله از آموزگار آورده‌ای

خرم آنکو وقت حاصل ارمغانی از تو برد
برگ دولت، زاد هستی، توش کار آورده‌ای

پروین اعتصامی
* زی: زندگی کن

آب و آفرینش

در کتاب آسمانی ما قرآن کریم، آب اهمیتی ژرف دارد و خداوند انسان را متعدد به تفکر در آب و شکرگزاری این نعمت بزرگ یادآور شده است؛ به عنوان برکت خداوندی که حیات بخش است و بشر و کره زمین را پاکیزه می کند. آیات بسیاری به خاصیت حیات دهنده گی آب اشاره دارند. امام صادق (ع) نیز آب و طهارت را کلید قرب و مناجات خدامعرفی کرده است. در قرآن کریم بیش از صد آیه درباره آب در طبیعت وجود دارد؛ برای مثال «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا» (هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم) (انبیاء: ۳۰) «اوست که آدمی را از آب بیافرید و او را نسب و پیوند ساخت و پروردگار تو به این کارها تواناست.» (فرقان: ۵۴)

در آیات ۴۸ و ۴۹ سوره فرقان نیز آب را طاهر و مطهر معرفی کرده است. در آیه ۴۵ سوره نور نیز نه تنها انسان که مبداء آفرینش هر جنبنده ای آب معرفی شده است.

۷۵٪

۶۶٪

۸۳٪

۳۵٪

مغز

وزن

خون

استخوان ها

دانستنی های آب

هفت

هزار لیتر آب
برای تصفیه یک
پشکه نفت خام
مصرف می شود.



برای

تولید یک
کیلوگرم برنج
۲۴۰۰ لیتر آب
مصرف می شود.



برای

تولید یک
تخم مرغ ۴۵۰
لیتر آب مصرف
می شود.



هفتاد

هزار آلودگی
مربوط به آب
شناسایی شده
است.



چهار

لیتر بنزین
می تواند حدود سه
میلیون لیتر آب را
آلوده کند.



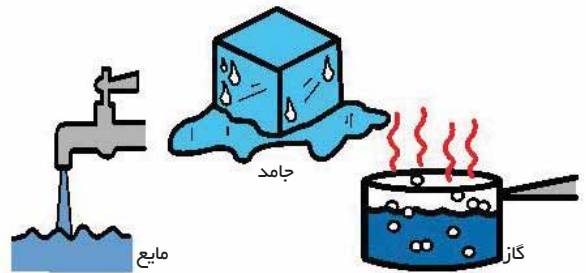
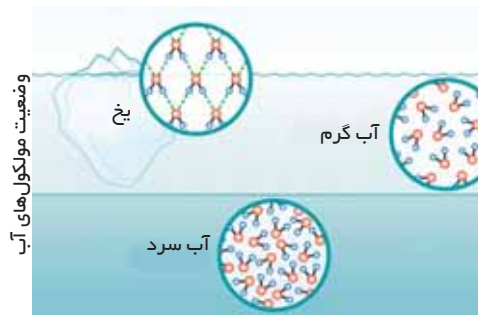
مایع حیات بخش و شگفتی آور

بالا می آید و جایگزین آن می شود. این جابه جایی هم چنان تکرار می شود و سرانجام وقتی دمای آب بر اثر برودت هوا به پایین تر از چهار درجه می رسد چگالی اش کمتر شده و پایین نمی رود و در صفر درجه سطح آب یخ می زند و لایه پایین همچنان در چهار درجه باقی می ماند. در ضمن لایه یخ مانع خارج شدن گرما می شود و به این ترتیب ماهی ها و آبزیان می توانند به زندگی شان ادامه دهند.

برخلاف سایر مایعات که وقتی جامد می شوند منقبض شده، مولکول هایشان به هم نزدیک تر می شود و چگالی شان افزایش پیدا می کند، آب هنگام انجماد به جای منقبض شدن، منبسط می شود و حجمش افزایش پیدا می کند. به همین دلیل در زمستان بر اثر یخ زدن آب، لوله ها می ترکند، همچنین انرژی فراوانی برای گرم کردن آب لازم است. وقتی خورشید بر دریا می تابد ماسه های ساحل بسیار زود داغ می شوند در حالی که دمای آب ولرم و متعادل است؛ از این رو دمای مناسب آب شرایط مساعدی را برای زندگی آبزیان فراهم می کند. در ضمن آب تنها ماده موجود در طبیعت است که هم زمان در هر سه حالت جامد (یخ)، مایع (آب دریاچه ها)، و گاز (ابر ها) یافت می شود.

آفرینش پر از شگفتی هایی است که قدرت و عظمت خداوند را برای ما آشکار می کنند. یکی از این شگفتی ها آب است که دو سوم سطح کره زمین را پوشانده است. بدون آب حیات روی زمین امکان پذیر نیست.

آیا می دانید چرا در روزهای سرد زمستان وقتی دریاچه ها و رودخانه ها یخ می زنند ماهی ها و سایر جانوران آبزی نمی میرند؟ مایعات یک نقطه جوش و یک نقطه انجماد دارند. وقتی آب در صد درجه سانتی گراد می جوشد، بخار می شود و به حالت گاز در می آید. یا وقتی دمای آب به صفر درجه سانتی گراد می رسد یخ می زند، اما وقتی دریاچه یخ می زند فقط سطح بالایی آب منجمد می شود و زیر لایه یخ زده، آب حالت مایع دارد. همچنین زیر لایه یخ اکسیژن کافی برای تنفس ماهی ها و آبزیان وجود دارد. دلیل آنکه لایه زیرین آب یخ نمی زند آن است که همه مایعات موقع گرم شدن منبسط می شوند، اما آب هنگام گرم شدن حجمش کمتر می شود البته تا زمانی که دمای آن به چهار درجه سانتی گراد برسد و پس از آن دوباره شروع به منبسط شدن می کند. در دمای چهار درجه آب کمترین حجم را دارد؛ یعنی وقتی دمای آب به چهار درجه می رسد چگالی اش بیشتر می شود و فضای کمتری را اشغال می کند و در نتیجه پایین می رود و لایه زیرین آب



کمتر
از یک درصد
آب های جهان قابل
آشامیدن است.
یک چهارم جمعیت
جهان از دسترسی
به آب آشامیدنی
بهداشتی محرومند.

۹۵
درصد
گوجه فرنگی آب
است.



یخ
۹ درصد سبکتر
از آب است و به
همین دلیل روی
آب شناور می شود.



در
فرآیند تولید
یک اتومبیل
۱۴۸۰۰۰ لیتر آب
مصرف می شود.



۹۰
درصد آب های
شیرین جهان در
قاره جنوبگان قرار
دارد.



عادل اشکیوس
رسام: سام سلماسی



لاتغسلونی

أربع مَلاعق

قالَ الطَّيِّبُ لِلْبَخِيلِ: اشْرَبْ مِنْ هَذَا الدَّوَاءِ
أَرْبَع مَلاعق كُلِّ يَوْمٍ.
فَأَجَابَ الْبَخِيلُ: لَكِنْ يَا دُكْتُورَ لَيْسَ عِنْدِي
إِلَّا مِلْعَقَتَيْنِ فَقَط. فَمَا هُوَ الْحَلُّ؟ ماذا
أَفْعَلُ؟



لاتغسلونی

ماتَ بَخِيلٌ يَوْمًا. شَاهَدُوا وَصِيَّتَهُ كَأَن مَكْتُوبًا
فِيهَا: «أَنَا سَبَحْتُ أُمِّس فَلَاتَغْسِلُونِي».



أقربُ طَرِيقٍ

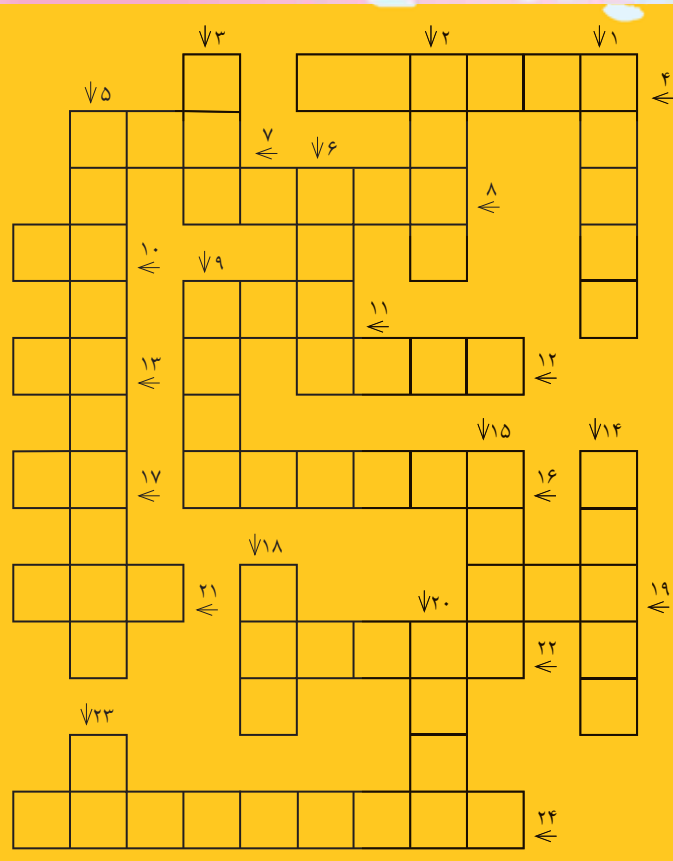
قالَ شَخْصٌ لِجُحَا: أَيْنَ أَقْرَبُ طَرِيقٍ لِلْمُسْتَشْفَى؟
فَقَالَ جُحَا: قِفْ فِي وَسْطِ الشَّارِعِ تَصِلُ بِسُرْعَةٍ.

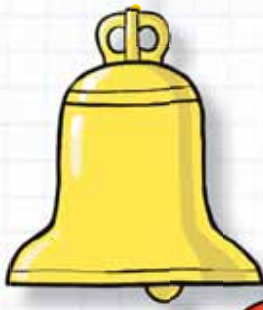


اسفند ۱۳۹۳

۱۶ جوان
رشد

- | | | |
|-----------------|---------------|--------------|
| یا (۱۷) | این دو (۹) | دو دفعه (۱) |
| بود (۱۸) | همانا (۱۰) | نسخه (۲) |
| این «مؤنث» (۱۹) | صورت (۱۱) | نقره (۳) |
| کارخانه (۲۰) | نانوا (۱۲) | درمانگاه (۴) |
| بر (۲۱) | که (۱۳) | خدا حافظ (۵) |
| چرا (۲۲) | ناشناس (۱۴) | گنجها (۶) |
| چند (۲۳) | نادان (۱۵) | مهمان (۷) |
| به سلامت (۲۴) | انشستگان (۱۶) | میوه (۸) |





خندزندگ

تصویرگر جلد: محمدرضا اکبری
تصویرگر صفحات: مهدی صادقی

یکی از مسئولین آموزش و پرورش: دو میلیارد تومان به المپیادهای ورزشی درون مدرسه‌ای اختصاص یافت.



آقا ببخشید!
می‌شه ۲۰۰ تومن از اون ۲ میلیارد
تومن رو بدید تا ما توپمون رو
باد کنیم؟!

آزمایشگاه کامبیز!

زنگ علوم

کامبیز کیست؟

به کواهی دوستان و اعضای خانواده کامبیز، اگر کامبیز چند قرن زودتر به دنیا می آمد؛ جای نیوتن یا اریسون را می گرفت و الان در همه کتاب های علمی، نام مکتشف جاذبه، کامبیزتن (!) و نام مخترع لامپ برق هم کامبیسون (!) بود. اما زمانه چنین نپرفید و کامبیز در عصری متولد شد که تقریباً تمام اختراعات ممکن، انجام شده بود و کامبیز مجبور بود به انجام آزمایش های کتاب علومش اکتفا کند! ماهرای آزمایش های کامبیز به این سارگی ها هم نیست ... با ما همراه باشید تا خودتان دلیلش را کشف کنید!



مشاهدات کامبیز:

هنوز آزمایش را شروع نکرده به یک سد بزرگ علمی بر خودم کردم. من، کامبیز، برای شروع این آزمایش، باید یک بشر، یک انسان، یک آدم را تا نیمه، سرکه می ریختم! راستش زیاد شنیده بودم که برخی آزمایش های علمی، مثل آزمایش هایی که فرانکشتاین انجام می داده، با اصول انسانی در تضاد بوده است، اما هیچ فکر نمی کردم یک روز خودم هم مجبور شوم دست به چنین آزمایش هایی بزنم!

مذاکراتم در قانع کردن دوستم عرشیا برای فداکاری در راه علم و تا نصفه سرکه شدن داشت به نتیجه می رسید که بابا سر رسید و گفت: «پسر من! این چیزی که اینجا نوشته، اسم یک وسیله آزمایشگاهی و باید اونو با دو تا کسره بفوانی، نه دو تا فخته!»

فوشبقتانه مسائل انسانی آزمایش به سرعت حل شد و قرار شد عرشیا یک عدد بشر، از عمویش قرض بگیرد که در آزمایشگاه بزرگی کار می کرد. مسئله پیدا کردن تفهمرغ و سرکه هم به کمک مامان و اکبر آقا (سوپری ممل) حل شد. آزمایش بلافاصله انجام شد، ولی هنوز چند دقیقه از انداختن تفهمرغ داخل سرکه نگزشته بود که بابا متوجه یک نکته ریز دیگر شد و آن هم اینکه منظور از تفهمرغ در این آزمایش، تفهمرغ واقعی است، نه تفهمرغ شانس که

آزمایش کتاب علوم:

روش انجام آزمایش:

- ۱- داخل بشر تا نیمه سرکه بریزید.
 - ۲- یک تفهمرغ را داخل آن قرار دهید.
 - ۳- در طول روز مشاهدات خود را یادداشت کنید و نتیجه بگیرید.
- آیا می توانید از این روش برای رسوب زدایی سماور استفاده کنید؟ چگونه؟

۹ سایل ۶۵۰ نیاز

بشر، مقداری سرکه، یک عدد تفهمرغ.



خانه‌نگاری

مهدی فرج‌اللهی



با نام و یاد خداوند قلمم را در دست می‌گیرم و می‌نویسم بر همگان واضح و مبهرن است که خانه‌نگاری خوب و سفت است. سال گذشته پدرم از روی چهار پایه افتاد و پایش شکست؛ به همین خاطر مادرم اجازه نمی‌دهد من بالای چهارپایه بروم و پدرم طفلی باید خودش به تنهایی بالای چهارپایه برود.

مادر بزرگ می‌گوید باید خانه دلمان را هم بتکانیم. من فکر می‌کردم با خوردن آب معدنی و ورجه و ورجه کردن خانه دلم تکانده می‌شود که اشتباه فکر می‌کردم و فقط این‌طوری آدم آبانریس می‌گیرد.

خانه دلم را باید این‌گونه بتکانم که دیگر در غذای پدر بزرگ فلفل نریزم. در دفتر مشق فواهرم نقاشی نکنم. جوراب‌های پدرم را قایم نکنم و ...

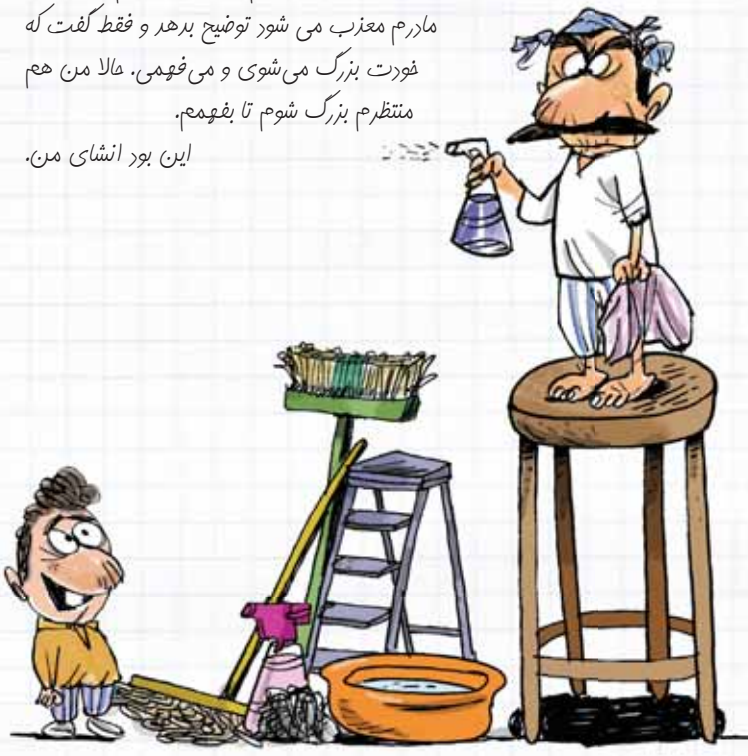
من خیلی خانه‌نگاری را دوست دارم؛ چون کلی هیجان دارد. وقتی نظرم را در این باره گفتم مادرم لبند زده اما پدرم داشت حرص می‌خورد. وقتی از پدرم دلیل حرص خوردنش را پرسیدم، احساس کردم در مقابل

مادرم معذب می‌شود توضیح بدهد و فقط گفت که

خودت بزرگ می‌شوی و می‌فهمی. حالا من هم

منتظرم بزرگ شوم تا بفهمم.

این بود انشای من.



ما از اکبر آقا سوپری خریده بودیم! در کام بعدی، مفتویات بشر تقلیه و این بار با سرکه و تفهمرغ واقعی پر شد. متاسفانه وقتی نیم ساعت بعد از شروع آزمایش، من و همکارم عرشیا، از بازی کردن خسته شدیم و برگشتیم تا نتیجه کار را ببینیم، مشاهده کردیم که تفهمرغ به سرقت رفته!

من و عرشیا، شریلوک هلمز وار به دنبال رد پای دزد بودیم و می‌فواستیم با پلیس هم تماس بگیریم و افلال در روند یک آزمایش مهم علمی را به اطلاع مراجع ذی‌صلاح برسانیم که باز هم بابا وارد شد و ما را در جریان اتفاقی که رخ داده بود، گذاشت؛ به گفته بابا سرکه، دیواره تفهمرغ را حل کرده بود و مفتویات تفهمرغ در سرکه حل شده بود.

در ادامه، من و عرشیا می‌فواستیم برای یافتن پاسخ این پرسش که: «آیا می‌توانید از این روش برای رسوب‌زدایی سماور استفاده کنید؟ چگونه؟» آزمایش مشابهی را با سماور هم انجام دهیم که بابا گفت: «چان مادر تون برین دنبال بازی بپه‌ها ... برای امروز من دیکه توان ندارم!»

از انجام این آزمایش نتیجه می‌گیریم که مین انجام آزمایش سرکه، علاوه بر پوسته تفهمرغ، توان باباها هم در سرکه حل می‌شود!



سید امیر سادات موسوی

راه حل اسیدی



کلاس:

هر محصولی که نیاز داریم و پدرمان برایمان نمی‌فرد و چیزی را که فروش دوست دارد برایمان می‌فرد و آن چیز هیچ‌وقت به درد ما نمی‌فرد؛ برای مثال ما پلی استیشن می‌فواهیم، پدرمان برایمان دختر مشق می‌فرد.

نام‌گذاری «عبارت‌های جبری» به مسئلهٔ قدیمی «جبر و اختیار» مربوط است. یعنی اگر به اختیار خود آدم‌ها بود، هیچ‌وقت این معادله‌ها اختراع نمی‌شدند. تازه بر فرض مثال اگر هم این اتفاق می‌افتاد اسمشان «عبارت‌های اختیاری» می‌شد و نه «عبارت‌های جبری»! منظور از عبارت‌های جبری، عبارت‌هایی است که پر از X و Y و سایر متغیرها هستند. این متغیرها، موجودات عجیب و غریبی هستند. هر روز و هر لحظه حال و هوایشان یک جور متفاوتی است و اصلاً ثبات شخصیت ندارند. قرن‌ها می‌شود که ریاضی‌دان‌ها به دنبال یافتن مقدار X هستند، اما هنوز به نتیجهٔ مشخصی نرسیده‌اند. جالب است که با این حال معلم‌های ریاضی ناامید نشده‌اند و در تمام امتحانات از ما می‌فخواهند که X را به دست بیاوریم و جالب‌تر اینکه وقتی ما نمی‌توانیم این کار را بکنیم از ما نمره کم می‌کنند. معلم‌های ریاضی عادت دارند که عبارت‌های جبری را تا حد ممکن سفت کنند و در امتحانات از ما بخواهند که این معادلات را ساده کنیم. دلیل این موضوع هنوز برای من مشخص نشده است.

حل کردن معادله‌ها یکی دیگر از مشکلات ما در امتحانات ریاضی است. البته من بعد از چند بار حضور در آزمایشگاه شیمی، روش تازه‌ای برای حل معادله‌ها فهمیده‌ام. ابتدا باید همهٔ معادله‌هایی را که نیاز به حل شدن دارند روی کاغذ بنویسیم و سپس همه را درون یک ظرف اسید بریزیم. به این ترتیب همه حل می‌شوند.





سنجاق قفلی

اسراف:

هر چیزی که ما می‌خواهیم و پدرمان می‌گوید اسراف است و هر چیز به دردتوری که خودشان می‌خواهند می‌گویند صرفه جویی است. مثلاً وقتی ما می‌خواهیم کارتون ببینیم می‌گویند برق اسراف می‌شود و خودشان ده ساعت سریال بی‌فودی نگاه می‌کنند و می‌گویند آموزنده است.

مواد خام و اولیه:

آن بفش از منابع طبیعی که برای تولید چیزی به کار می‌رود؛ مثلاً بازیکن و توپ که برای تولید فوتبال نیاز است و مغز که مواد خام تولید بازی رایانه‌ای است.

تبذیر:

تلف کردن و بیهوده خرج کردن مال یا بریز و بپاش. در کل هر چیزی که باعث فوش‌گذرانی می‌شود به نظر پدر و مادر تبذیر است و خوب نیست.

نیاز و خواسته:

نیاز چیزهای ضروری برای زندگی انسان است که بدون آنها زندگی سخت و غیرممکن می‌شود؛ مانند دیدن کارتون و کلاه قرمزی از تلویزیون و بازی فوتبال در پارک و بازی با کوشی تلفن همراه. اما خواسته نیازهای کم اهمیت‌تر است که پدر و مادر دوست دارند ما داشته باشیم، ولی بدون آنها می‌توانیم زندگی کنیم. مانند درس خواندن، نمره گرفتن و مشق نوشتن.

خدمت: مشاغل که در آنها کلاهی تولید

نمی‌شود بلکه خدمتی ارائه می‌شود؛ مانند خدمت سربازی.





عبدالله مقدمی

کاشف سوخته



همان طور که از اسمشان پیداست، انسان‌های نخستین، نخستین بار آتش را کشف کردند. در واقع این آتشی که امروز با یک کبریت بی‌فطر ناقابل، می‌افتد به جان قابلمه و غذاهای خوشمزه درست می‌کند، با هزار بردشتی کشف شده است. حالا چون کاشف آتش قبل از کاشف فط از دنیا رفته و نتوانسته است درباره کشف خودش روی دیوار بنویسد، نباید از این کار بزرگ یاد شود؟ بله، باید از این کار بزرگ یاد شود! یاری می‌کنیم از اولین کاشف آتش که به صورت کاملاً اتفاقی صاعقه‌ای به خانه و زندگی‌اش زد و همه دار و ندارش را خاکستر کرد. آن وقت بردشت هر چه دار و فریاد کرد که «آتش... آتش!» همه خیره نگاهش کردند! بنده خدا حتی به آتش نشانی هم زنگ زد، که آنها هم شماره‌اش را به خاطر مزاحمت و سیاه‌نمایی دارند به مخابرات و پدربش را در آورند! فکر نکنید که فقط مخابرات و آتش‌نشانی پدر آن بیچاره را در آورد، حتی توی اورژانس هم کاشف بزرگ ما نتوانست به ماموران زحمت‌کش حالی کند سوخته است! چون کسی نمی‌فهمید که سوختگی یعنی چه!



زیر نظر علیرضا لبش

گلدان



مکس فنک

ممام دوپل

علامت جمجمه
پسری از باباش پرسید این علامت جمجمه و استخوان که دزدان دریایی دارند، یعنی چه؟؟ باباش کمی فکر کرد و گفت: «خوردن کله پاچه در کشتی ممنوع.»

دقت کردید اگر لای پنجره دو میلی متر هم باز باشد مکس از آتیا می‌آید داخل خانه، ولی اگر شش تا پنجره به طور کامل باز باشد نمی‌تواند بیرون برود و هی می‌فورد به شیشه!

ممید رفت توی کوچه دید داراش دو قلو ش فوتبال بازی می‌کند. مکم زد تو گوشش و گفت: «تو اینجایی؟ مامان دو بار منو برده عموم.»

الیه آرامش

ممد حسین بقایی

صبا فتی

دختر رودخانه



کالیر دختر رودخانه‌ها نامیده شد؛ زیرا دمپایی‌های کهنه‌اش را توی جوی آب یا رودخانه می‌انداخت. در یونان باستان، اعتقاد داشتند این کار باعث می‌شود، دختر، شوهر خوب و با شخصیتی پیدا کند. بالاخره کالیر در ۵۷ سالگی، شوهر خوبی پیدا کرد، او آن قدر در رودها دمپایی انداخته بود که دانشمندان گفتند دمپایی کهنه، نوعی ماهی است!

کالیر صامب دو پسر شد، ولی یک روز که شوهرش برای شنا به دریا رفته بود، فقه شد و از دنیا رفت. چون که یکی از دمپایی‌های کالیر توی دهانش گیر کرد.

وقتی پدر مرد، پسرها چهار و شش ساله بودند. کالیر نزد زئوس رفت و گفت: «زود باش همین الان پسرهای مرا چند شماره بزرگ کن تا بتوانند از خودشان در برابر اسب آبی و تمساح دفاع کنند.» زئوس گفت: «می‌خواهی پوهایت در چهار ثانیه به بزرگی قهرمانان کشتی چینی شوند؟... آه ... فکر خوبی برای مبارزه با مشکل شب ادراری است!»

به هر حال زئوس کارش را از دل و جان به انجام رساند، اما پوهها کمی بیشتر از حد لازم بزرگ شدند. پسران کالیر در داستان‌های یونان معروفند؛ پسرانی که هیچ شلواری در جهان اندازه‌شان نبود. در آتن بر سر در فروشگاه‌های شلوار جین و کاپشن و شلوار نوشته بود: ورود پسران یا نوادگان کالیر ممنوع!

سرشیوستان جنوبی از واژه «پسر کالیر» موقع بد و بیراه گفتن به بعضی آدم‌های نفهم استفاده می‌کنند.

منظور از این فحش، کسی است که وقتی توی اتاق پرو می‌رود، دیگر بیرون نمی‌آید، یعنی هیچ لباسی اندازه‌اش نیست و نوزده هزار شلوار را توی اتاق پرو، امتحان می‌کند.

دقت کن

تا حالا دقت کردی وقتی داری با تلفن صحبت می‌کنی چیزی به ذهنت نمی‌رسد. ولی وقتی فداها فظی می‌کنی تازه کلی حرف یادت می‌آید!

تا حالا دقت کردی هر کدام از ما حداقل یک بار سعی کردیم کلید برق را بین حالت خاموش و روشن نگه داریم!

آیا می‌دانید چرا فرس‌های قطبی بی‌سوادند؟

چون همیشه برف می‌آید و مدرسه‌هاشون تعطیل می‌شود.

ملیکا سادات میر عبدللهی



رفتگر

آهای پسر کوچولو
داری میری فونتون
آشغال رو برمی‌داری؟
کمک کنی بابایون!

مسابی خسته شدم
دیکه توان ندارم
تاکی آشغال بردارم

پشتم بابایون بر می‌دارم
برات چایی بیارم؟

نه جانم، نه جانم

زهر اشیدرا / شهری



معلم خلاق

روان‌شناسان: د نظرخواهی از کودکان باعث پرورش خلاقیت آنها می‌شود.





Business

Mohammad Ali Ghorbani
Illustrator: Sam Salmasi



A Joke to Think

Q: What is the difference between a fly and a bird?
A: A bird can fly but a fly can't bird!



Hidden sentences

Example1

EXCUSEMEHAVEYOUAGREENPENCIL? =
Excuse me, Have you a green pencil?

Now find the sentences

WHENDOESYOURFATHERGOTOWORK
EVERYDAY? =
HOWMANYSTUDENTSDOYOUKNOWIN
YOURCLASSROOM? =
DIDYOUBUYYOURBREAKFASTFROM
THATRESTURANT YESTERDAY? =

Example2



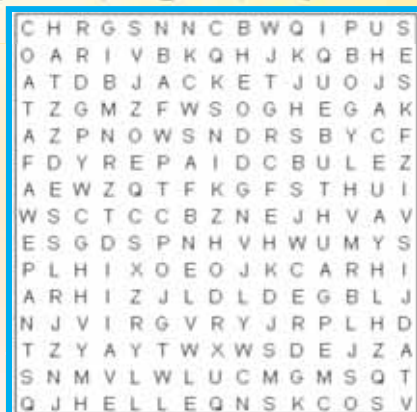
= It is a book.

Now find the
sentences
in following
tables below.



Quotes to Think

- If you think your boss is stupid, remember: you wouldn't have a job if he was any smarter. — Unknown
- A man without a smiling face must not open a shop. — Chinese Proverb
- Drive your business. Let not your business drive you. — Benjamin Franklin
- The golden rule for every business man is this: "Put yourself in your customer's place. — Unknown
- If you work just for money, you'll never make it, but if you love what you're doing and you always put the customer first, success will be yours. — Unknown



موزه حسابداری

عکس: داود زرین گام
نمینه: ظهیر الدین

تصویر گر: امیر نساجی



دکتر محمود حسابداری به چهار زبان زنده دنیا (فرانسه، انگلیسی، آلمانی و عربی) مسلط بود.

راه اندازی اولین ایستگاه رادیو کشور؛
تأسیس دانش‌سرای عالی و تدریس در آن؛ ایجاد
اولین ایستگاه هواشناسی در ایران، نصب و راه
اندازی اولین دستگاه رادیولوژی در ایران؛ تأسیس
اولین بیمارستان خصوصی در ایران به نام بیمارستان
گوهرشاد به یاد مادرش، تأسیس سازمان انرژی
اتمی از کارهای دکتر حسابداری است. او همچنین
عضو هیئت دائمی کمیته بین‌المللی هسته‌ای بود.

در بیشتر کشورهای دنیا موزه‌هایی به نام
مفاخر، هنرمندان و فرهیختگان آن کشور وجود
دارند که در آنها وسایل و ابزار زندگی شخصی
این افراد به نمایش گذاشته می‌شود. برای
مردم جذاب است که با زندگی این افراد آشنا
شوند. حتی دیدن وسایل و لباس آنها هم در
شناختنشان مؤثر است. همه می‌دانیم که سبک
زندگی و حتی جنس لباس‌ها و دست‌خط ما
در زندگی ما تاثیر دارند. یکی از این موزه‌ها در
ایران، موزه دکتر حسابداری است. به یقین اگر ما
دکتر محمود حسابداری را به طور کامل نشناسیم
می‌دانیم که او بزرگ‌ترین فیزیکدان معاصر
ایران بوده است؛ بنابراین آشنا شدن با گوشه‌ای
از زندگی او برای ما بسیار جذاب است.

در این موزه فقط ابزار و وسایل به نمایش گذاشته
نشده‌اند. چند اتاق از خانه دکتر حسابداری به مراکزی تبدیل شده‌اند
که بنیاد دکتر حسابداری را تشکیل می‌دهند.

چهارراه حسابداری، خیابان حسابداری، منزل دکتر
محمود حسابداری، حالا اینجا یک موزه است که در آن
وسایل شخصی، مدارک علمی و تحصیلی، نشان‌ها
تقدیرنامه‌ها و عکس‌های قدیمی محمود حسابداری به
نمایش گذاشته شده‌اند. در ضمن می‌توان در کنار
آنها به تغییراتی هم که دکتر در منزلش داده است تا
زندگی برای همسر کم‌پینایش آسان‌تر شود، یا نحوه
استفاده دوباره او از وسایل خراب را دید.



بخش فرهنگی وظیفه چاپ، جمع آوری، تدوین، تجدید چاپ و ترجمه آثار وی را بر عهده دارد و بخش تحقیقات علمی پیرامون زندگی و آثار دکتر حسابی فعالیت می کند.



موزه حسابی به بخش های زیر تقسیم شده است: سفرنامه ها؛ تقدیرنامه ها؛ نشان ها، لوح های یادبود؛ نطق ها، بیانیه ها؛ نامه ها، یادداشت ها؛ عضویت ها، در مجامع علمی و بین المللی؛ اسناد قدیمی، فامیلی و تاریخی خانواده حسابی؛ مدارک تحصیلی، علمی، تخصصی و فرهنگی؛ مکاتبات، سیاسی، علمی، اجتماعی ... و فرهنگی؛ محاسبات، تحقیقات و تصاویری از پژوهش های استاد و ...



لوازم فیلم برداری

اصلاحیه: تعدادی از عکس های استفاده شده در شماره ۲۵۹ آبان ۹۳ آرشیوی می باشد.

سنگ قبر خروس منزل پروفیسور ترجمه متن از فرانسه: اینجا آرمیده است

محمود

اولین عینک پروفیسور حسابی





صهیب رومی

همسرش کجاوه چوبی را بر پشت شتری دیگر گذاشت و خوب آن را محکم کرد. دو فرزند کوچکش در سکوت چشم به آنها داشتند. صهیب نگاهی به همسرش کرد. ترس و نگرانی را در رفتار همسرش می‌دید. _ نگران نباش زن! خدا با ماست. دعا کن به سلامت از شهر خارج شویم.

چیزی از شب باقی‌نمانده بود. هنوز چند ستاره در آسمان سوسو می‌زدند. باید فوری راهی می‌شدند. بیشتر مسلمانان به سوی مدینه رفته بودند. پیامبر(ص) نیز سه چهار روز پیش از مکه خارج شده بود. آنان آخرین نفراتی بودند که باید می‌رفتند. وسایل ضروری را بر ترک شتری بست و با کمک

آرام و بی صدا از خانه بیرون زدند. همه جا را سکوت پر کرده بود. هوا داشت کم کم روشن و روشن تر می شد. همین که از شهر خارج شدند، سواری را بالای تپه ای دید. گویی منتظر او بود. افسار کشید، شتر کجاوه دار نیز پشت سر شترش ایستاد. همسرش پرده کجاوه را پس زد:

— چه شده، چرا ایستادی؟!

— بوی حادثه می آید. سواری بالای تپه بر سر راهمان ایستاده بی شک از مُشر کان است.

مُشر کان مکه هر کسی را که می خواست به مدینه هجرت کند، تعقیب و اذیت می کردند. صدای اسب سوار بلند شد: «ای رومی! کجاست؟ اگر به سوی مدینه می روی بهتر است برگردی و گرنه تو را به زور بر می گردانیم.»

صُهیب به اطراف چشم چرخاند، اسب سوار تنها نبود. چند نفر دیگر حرکاتش را زیر نظر داشتند. کمانش را در آورد. تیری از تیردان برداشت، در چله کمان گذاشت و به سوی اسب سوار نشانه رفت و فریاد زد: «همه شما خوب می دانید که در تیراندازی مهارت زیادی دارم. چنان که از من و خانواده ام دست نکشید، آخرین تیری که در ترکش دارم، به کار خواهم برد و سپس با شمشیر با شما خواهم جنگید.»

— ای رومی، حریف ما نیستی. ما چند نفریم و تو تنها. عاقل باش و برگرد و گرنه کشته خواهی شد.

صدای لرزان و پر هراس همسرش را شنید: «ای صُهیب، شاید بهتر باشد بازگردیم. این دشمنان خدا به ما رحم نمی کنند!»

صُهیب به فکر رفت. از قبل همه این چیزها را پیش بینی کرده بود؛ بنابراین، آخرین نقشه اش را به کار بُرد.

— آهای گوش کنید! کشتن من برای شما سودی نخواهد داشت. می خواهم با شما معامله ای کنم که به سود شماست، و گرنه چاره ای جز جنگیدن نمی بینم.

— چه معامله ای؟

— می دانید که من آدم ثروتمندی هستم. باغ و خانه و اموال فراوان دارم، همه را به شما می بخشم. فقط بگذارید من و خانواده ام به راهمان ادامه دهیم. آنچه دارم در این تکه چرم نوشته ام.

آن وقت تکه چرم لوله شده ای را از خورجین بیرون کشید و به سویشان پرت کرد.

یکی دوید، نوشته را برداشت و به سوی دوستانش رفت.

پس از لحظاتی یکی قاه قاه خندید و گفت: «نمی دانستم محمد(ص) ارزش این همه بخشش را دارد! معامله خوبی است. قبول است!»

بعد از سِر راهش کنار رفتند. صُهیب خیالش راحت شد و به حرکت خود ادامه داد.

سرانجام، پس از چند روز به مدینه رسیدند. پیامبر(ص) هنوز در محله «قُبا» بود. محله قبا شور و سرور خاصی داشت. مردم به گرمی از او و خانواده اش استقبال کردند. صُهیب بی درنگ به دیدار پیامبر(ص) شتافت. پیامبر(ص) همراه چند تن از یارانش در خانه ای مشغول استراحت بود. جلوی خانه دوست دیرینش «ارقم بن ارقم» را دید. ارقم با دیدن او خنده کنان جلو آمد و آغوش گشود.

— خوش آمدی برادر! ما همه بی صبرانه منتظر شما بودیم. دیدن ارقم او را به یاد نخستین دیدار خود با پیامبر انداخت. آن روز را درست به خاطر داشت. وقتی پنهانی در پای کوه صفا، به خانه ارقم رسیده بود عمار یاسر را جلوی خانه دیده بود. عمار پرسیده بود برای چه اینجا آمده ای؟ و او گفته بود: «تو برای چه آمده ای؟» عمار جواب داده بود: «آمده ام تا خدمت پیامبر رسیده، گفتارش را بشنوم.» صُهیب هم گفته بود: «مقصود من هم همین است.» چه روز خاطره انگیزی! چه دیدار شیرینی! او و عمار نخستین مسلمانانی بودند که در خانه ارقم با پیامبر دیدار کردند و اسلام آوردند.

خنده زنان دست در دست ارقم داخل خانه شد. همه شادمان از دیدن او برخاستند. پیامبر با خوشحالی دست او را گرفت و پهلوی خود نشاند. خبر معامله او با مشرکان به گوش پیامبر رسیده بود. پیامبر حالش را به گرمی پرسید و گفت: «ای صُهیب! معامله پُر منفعتی بود و تو در این معامله سود کردی.»

صُهیب بن سنان معروف به صُهیب رومی. در اصل از مردم اطراف دجله نزدیک موصل عراق بود. خردسال بود که در یکی از جنگ های بین ایران و روم همراه مادرش اسیر رومیان شد. سال ها در سرزمین روم به عنوان برده دست به دست چرخید. به روایتی در جوانی از روم گریخت و در مکه با کار و تجارت به ثروت رسید. چون بزرگ شده روم بود و چهره و لهجه غیر عرب داشت، به «رومی» معروف شده بود.

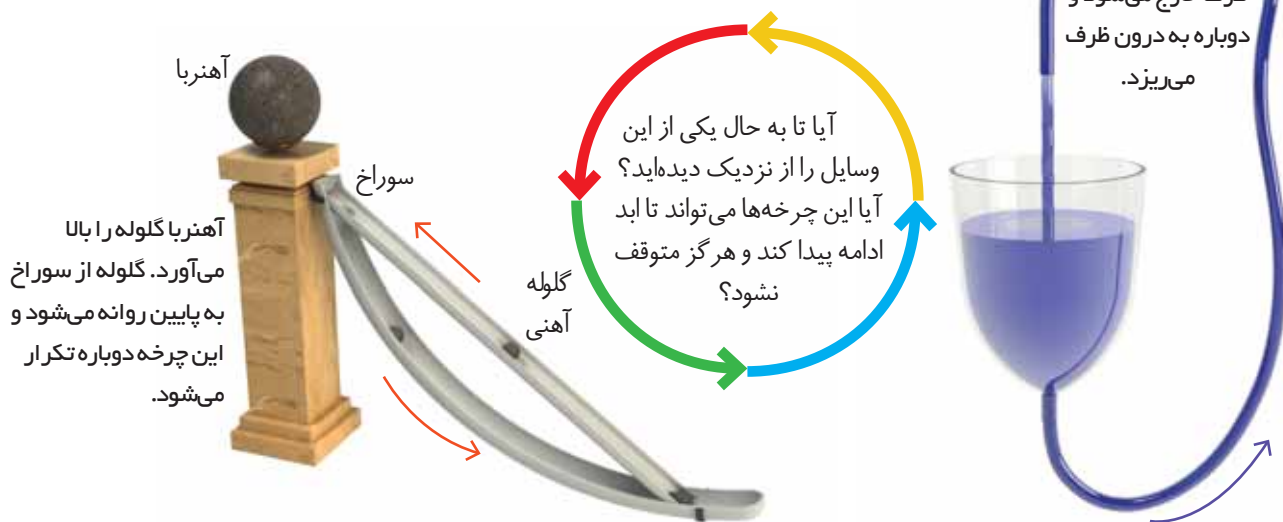
منابع:

۱. داستان دوستان، محمد محمدی اشتهاردی
۲. تاریخ پیامبر اسلام(ص)، دکتر ابراهیم آیتی

سیدامیر سادات موسوی
تصویرگر: الهام محبوب

به دنبال انرژی ابدی

آیا می‌توان ماشینی اختراع کرد که بدون نیاز به انرژی خارجی، تا ابد کار کند؟ به چنین ماشینی، «ماشین دائمی» می‌گویند؛ مثل ترکیبی از چرخ‌دنده‌ها که وقتی آن را به حرکت در آوریم، تا ابد به حرکت خود ادامه دهد. این سؤال از هزاران سال پیش، ذهن انسان‌ها را به خود مشغول کرده بود. بسیاری از دانشمندان بزرگ تا سیصد سال پیش به دنبال ساخت ماشین دائمی بوده‌اند.



طرح‌هایی مشابه با این چرخه‌ها در نوشته‌های برخی از مهندسان اروپایی مانند لئوناردو داوینچی نیز به چشم می‌خورد.

اتلاف انرژی

با وجود تمام این ویژگی‌های خوبی که اصطکاک دارد، اما باعث می‌شود که تمام چرخه‌ها دارای اتلاف انرژی باشند. بنابراین هرچقدر هم که در ساختن یک ماشین خلاقیت نشان دهیم، هرگز نمی‌توانیم حرکت آن را دائمی و ابدی کنیم و پس از مدتی از حرکت می‌ایستد. تقی‌الدین راصد یکی از مهندسان دوره اسلامی که در قرن دهم هجری، زندگی می‌کرد، به این نکته اشاره کرده و ایجاد حرکت دائمی را غیرممکن دانسته بود.

همه شما با پدیده‌ای به نام «اصطکاک» آشنایی دارید. وقتی یک فضاانورد، خارج از سفینه، در فضای بدون ماده معلق می‌ماند، تقریباً هیچ اصطکاک را احساس نمی‌کند. در این شرایط او هرگز نمی‌تواند با تکان دادن خود و حتی شنا کردن، جابه‌جا شود. دلیل این مسئله نبودن اصطکاک است. اصطکاک همان نیرویی است که حرکت ماشین‌ها و حتی راه رفتن ما روی زمین را امکان‌پذیر می‌کند. بدون اصطکاک وضعیت ما مانند کسی است که وسط یک دریاچه یخی با کفش‌های سُر ایستاده باشد. در این حالت حتی راه رفتن غیرممکن است.

وقتی چوب‌های سه‌تکه به اینجا می‌رسند باز می‌شوند و نیرویی به چرخ وارد می‌کنند تا چرخ به حرکت خود ادامه دهد.

این چوب‌های سه‌تکه در هنگام بالا آمدن جمع می‌شوند تا راحت‌تر بالا بیایند.

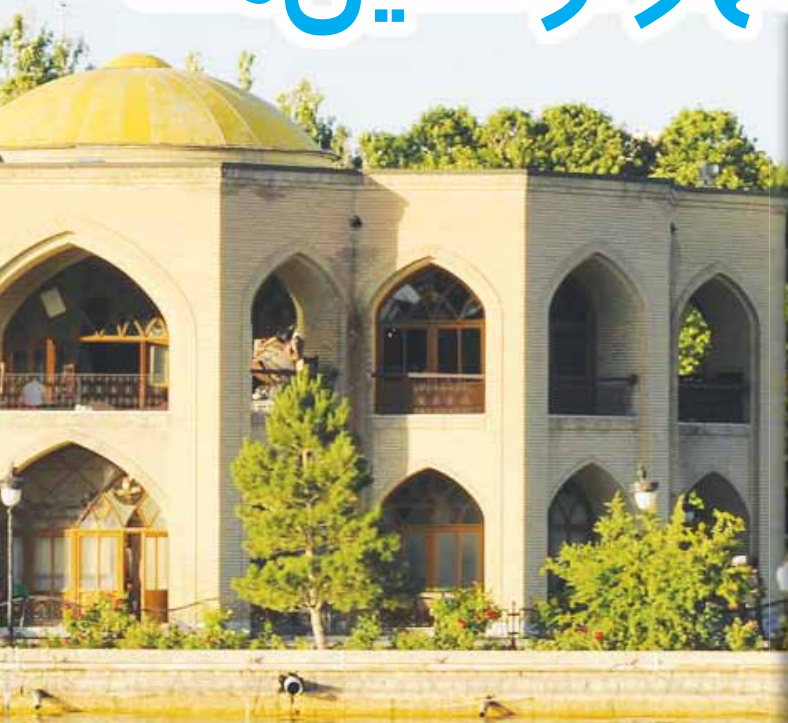


جست‌وجوی ماشین دائمی در دوران اسلامی

این تصویر نمایی از یک ماشین دائمی است که براساس طرح‌های یک نسخه خطی از دوران اسلامی ترسیم شده است. نام نویسنده این نسخه مجهول است، اما احتمالاً در حوالی قرن شش هجری قمری کتاب خود را تألیف کرده است. ظاهراً نویسنده تصور می‌کرده است که این ماشین و چند ماشین دیگر می‌توانند به صورت دائمی به چرخش خود ادامه دهند. هر چند چنین چیزی محال است و پس از چند دور چرخش، به دلیل وجود اصطکاک متوقف می‌شوند.

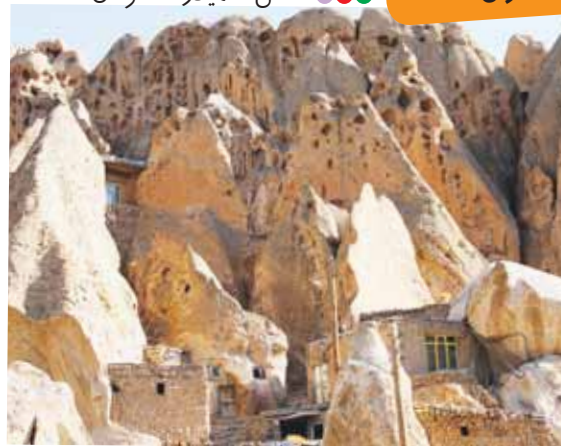
تبريز

شهر اولين ها



عكس: حميدرضا گردان

كندوان



در نزديكى تبريز روستايى تاريخى ۶۰۰۰ ساله وجود دارد كه مردمانش با دست خالى و ابزارى ساده در دل كوه و صخره خانه هاى زيبا بنا كرده اند. اين خانه هاى كله قندى شباهت زيادى به كندوى زنبور دارد و به اين علت به كندوان معروف است.

از شهرهاى ايران نقش مهمى در جنبش مشروطه داشت و فداكارى كسانى مانند ستارخان، باقرخان و شيخ محمد خيابانى منجر به پيروزى جنبش مشروطه شد. در پانزده خرداد سال ۴۲ بازاريان با بستن بازار و خطيبان تبريز با ايراد سخنرانى و پخش شب نامه ها در اعتراض به شاه شركت داشتند. در ۲۹ بهمن سال ۵۶ نيز مردم تبريز بر رژيم ستم شاهى شوريدند. از هنرهاى دستى اين سرزمين مى توان به قالى و قاليچه و تابلو فرش، قلم كارى، سفالكارى، سوزن دوزى، كفش دوزى و نقاشى روى سراميك اشاره كرد. انواع شيرينى ها (قرايه، ريس، باقلا) و آجيل از سوغات تبريز هستند.

تبريز نام آورانى همچون علامه عبدالحسين امينى، علامه سيد محمد حسين طباطبايى، پروين اعتصامى، جبار باغچه بان، استاد شهريار و... در خود پرورانده است. از فرماندهان شهيد هشت سال دفاع مقدس مى توان شهيد جواد فكورى و على تجلايى را نام برد. خانه مشروطه، مسجد كبود، مقبره الشعرا، ائل گولى، ساختمان شهردارى و بازار از مناطق ديدنى اين شهر هستند.

تبريز مركز و بزرگ ترين شهر استان آذربايجان شرقى است كه در شمال رشته كوه زيباى سهنند قرار دارد. با قدمت ۴۰۰۰ ساله خود از گذشته هاى دور مركز تجارى و بازرگانى بود و امروزه هم از بزرگ ترين قطب هاى ساخت تراكتور، ماشين هاى تراش و قطعه سازى است. از تبريز دو رودخانه تلخه رود (دائى) و مهرانه رود (فصلى) عبور مى كند. آب و هوايى سرد در زمستان و خشك و گرم در تابستان دارد. در گذشته تورز و تورى گفته مى شده است حالا تبريز؛ يعنى تب پنهان كن كه احتمالاً به معنى پنهان كننده گرما و جنبش آتش فشانى سهنند است.

تبريز شهر اولين ها هم است؛ زيرا بسيارى از اولين هاى ايران مانند اولين چاپخانه، دايره المعارف، كودكستان، سينما و تئاتر، مدرسه ناشنويان، كارت هوشمند، كارت اعتبارى اتوبوس شهرى و... براى اولين بار در اين شهر بوده است. تبريز اولين پايتخت در دوره صفويه بوده و چهارمين شهر بزرگ جهان در آن زمان بوده است. اين شهر نقش بسيارى در تحولاتى مانند انقلاب مشروطه ضد محمدعلي شاه و همچنين انقلاب اسلامى در سال ۵۷ داشت. در رويداد نهضت تنباكو و مانند بسيارى

آئل گولی

تصویر
زمینه

استخری بزرگ است با مساحتی در حدود پنج هکتار که عمارتی هشت ضلعی در وسط آن قرار دارد. اطراف استخر پر از درختان و گلکاری‌های زیبایی است.

عکس:
افشین بختیار

خانه مشروطه (موزه مشروطه)

عکس: ابراهیم سیسان

خانه‌ای تاریخی با قدمت ۱۱۰ ساله است که بزرگان مشروطه در آن به همفکری و تصمیم‌گیری می‌پرداختند اکنون در این خانه عکس‌ها، مجسمه‌ها و لوازم آنان به نمایش گذاشته شده است.



ساختمان شهرداری



در مرکز شهر ساختمانی مستحکم و زیبا دیده می‌شود که یک برج ساعت به ارتفاع ۳۰/۵ متر دارد که هر پانزده دقیقه یک بار گذشت زمان را به گوش اهالی شهر می‌رساند.



عکس: ابراهیم سیسان

مقبره الشعرا



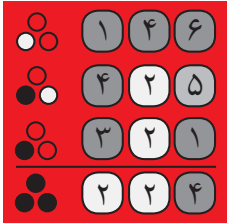
آرامگاه ۴۰۰ شاعر و عارف ایرانی از ۸۰۰ سال قبل _ از حکیم اسدی طوسی تا استاد شهریار _ که در خاک آرمیده‌اند و این بنای یادبود یکی از نمادهای تبریز است.

مسجد کبود



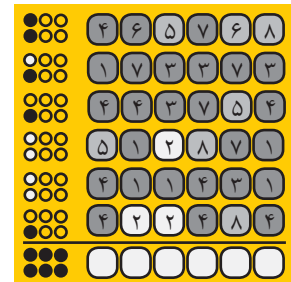
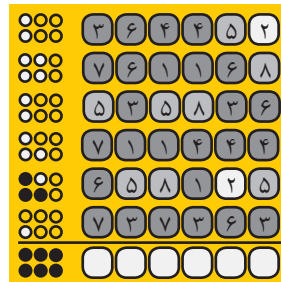
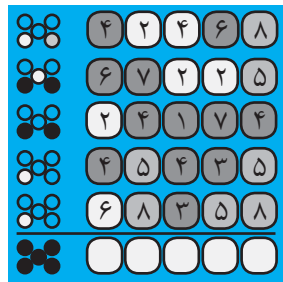
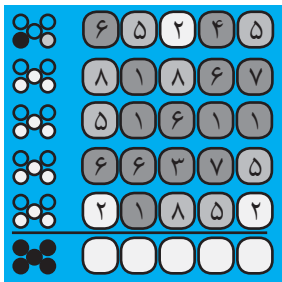
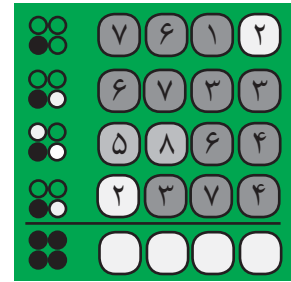
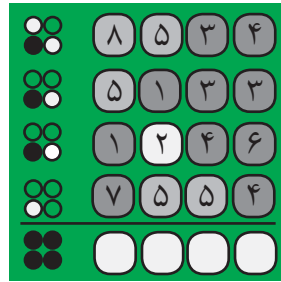
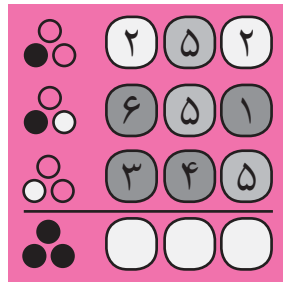
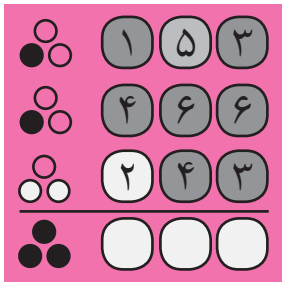
سال ۸۷۰ در دوره ترکمانان (قراقویونلو) بنا شده. تزئین بنا تماماً با کاشی‌های لاجوردی و فیروزه‌ای رنگ انجام شده است و از شاهکارهای هنر دوره اسلامی است.

نمایش ذهن



در هر معما باید یک عدد طبیعی را به کمک راهنمایی‌های داده شده، پیدا کنید.
هر دایره سیاه نشانه یک رقم درست در جای درست و هر دایره سفید نشانه یک رقم درست
در جای نادرست است. به مثال حل شده خوب دقت کنید: پاسخ ۲۲۴ است. در عدد ۱۴۶
فقط رقم ۴ درست است ولی در جای خودش نیست. در عدد ۴۲۵ رقم ۲ در جای درستش
آمده ولی ۴ در جای درستش نیامده است و

۱

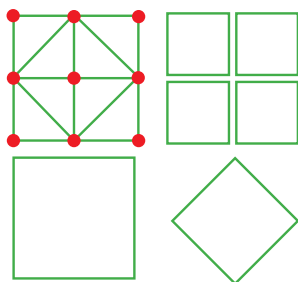


همان‌طور که در شکل می‌بینید با ۹ نقطه شبکه -
مربعی تنها ۶ مربع می‌توان ساخت. با ۱۶ نقطه
شبکه -مربعی چند مربع می‌توان ساخت؟

۳

همان‌طور که می‌بینید دو مستطیل ۵ ناحیه را
مشخص می‌کنند. کدام دو شکل بیشترین ناحیه را
می‌توانند مشخص کنند؟

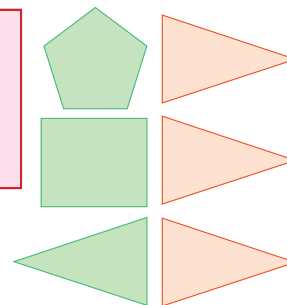
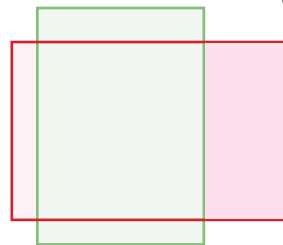
۲



$$4 + 1 + 1 = 6$$



?

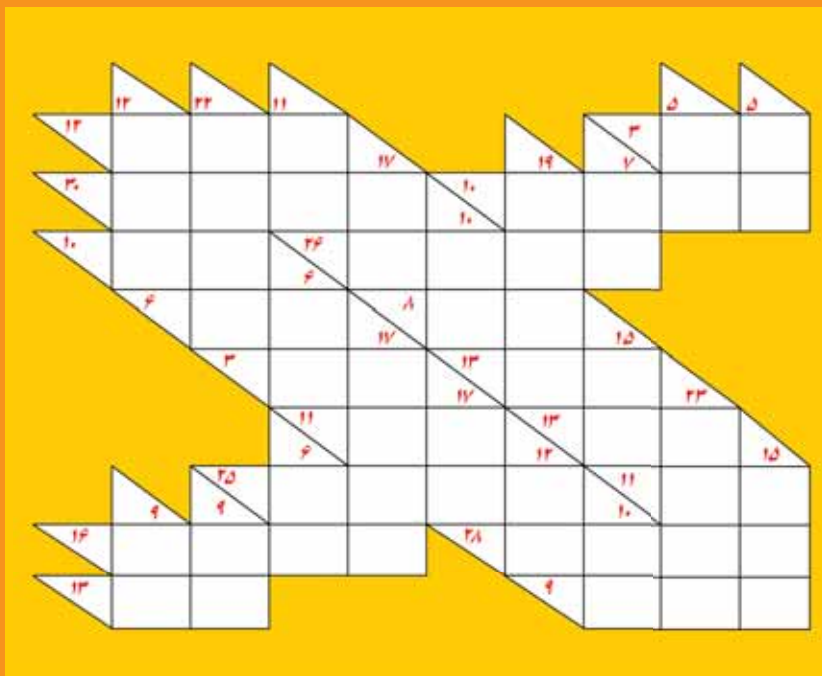


عمران درویش

کاکورو

توضیح کاکورو

کاکورو یک بازی منطقی عددی ژاپنی است که در سال‌های اخیر با استقبال روبه‌رو شده است. کاکورو را به شکل کنونی و به طور فراگیر روزنامه انگلیسی گاردین سال ۲۰۰۵ منتشر کرد. این بازی بسیار شبیه سودوکو است، با این تفاوت که شکل جدول آن می‌تواند به هر صورت تغییر کند و همچنین از جمع اعداد نیز در آن استفاده شده است.



نحوه حل جدول

هر جدول کاکورو چند سطر و ستون دارد و می‌تواند ابعاد مختلفی داشته باشد. در سمت چپ هر سطر یا بالای هر ستون یک عدد نوشته شده که مجموع اعداد آن سطر یا ستون را نشان می‌دهد. برای حل جدول باید از بین اعداد ۱ تا ۹، اعداد مناسب را برای هر سطر یا ستون طوری انتخاب کنید که مجموع اعداد هر سطر یا ستون با عدد نشان داده شده در ابتدای آن یکسان باشد. دقت کنید که اعداد نوشته شده در هر سطر یا ستون نباید تکراری باشند.

پاسخ درست در این سؤال چند

حرف دارد؟

- ۱) سه
- ۲) چهار
- ۳) پنج
- ۴) هفت

۴

در هر یک از مربع‌ها یکی از

اعداد ۱ تا ۷ را می‌نویسیم

طوری که از هر عدد فقط

یک بار استفاده شود. اگر مجموع

اعداد افقی ۱۶ و مجموع اعداد

عمودی ۱۷ باشد، به جای ؟ چه

عددی باید قرار گیرد؟

۵

			?

۳ تا مرغ سفید (W) و ۴ تا مرغ

سیاه (B) در ۵ روز همان‌قدر

تخم می‌گذارند که ۲ مرغ

سفید و ۴ مرغ سیاه در ۶ روز

تخم می‌گذارند. کدام مرغ بیشتر

تخم می‌گذارد؟

۶





باد سواری

مهدی زارعی

تا حدود دو سال قبل، علاقه‌مندان به ورزش‌های هوایی در کشورمان، مجبور بودند انفرادی و با محدودیت‌ها و مشکلات فراوان به ورزش محبوب خود بپردازند، اما اکنون باشگاه مخصوص ورزش‌های هوایی در کشور تاسیس شده است که می‌تواند مسیری مفید، با برنامه و کم‌خطرتر را برای علاقه‌مندان فراهم کند. نام این باشگاه «براق» است و فعالیت‌های آن، زیر نظر نیروی انتظامی انجام می‌شود. راستی آیا می‌دانید با کدام وسایل پروازی می‌توان در رقابت‌های هوایی شرکت کرد؟

انسان و پرواز

انسان از روزگار باستان در آرزوی پرواز در آسمان‌ها بوده است. افسانه‌های یونانی ایکاروس و بعضی از داستان‌های شاهنامه نشان‌دهنده این علاقه است. پانصد سال قبل، لئوناردو داوینچی ایتالیایی شروع به طراحی و ساخت وسایلی کرد که انسان را به پرواز درآورد. اما انسان تا سیصد سال بعد از داوینچی موفق به پرواز نشد تا اینکه محققان متوجه شدند برای پرواز باید از گازهایی استفاده کرد که از هوا سبک‌ترند. برادران مون‌گلفیه‌یر نخستین کسانی بودند که یک پرواز موفق را با بالن انجام دادند. «سر جورج کیلی» بریتانیایی هم در سال ۱۸۵۳ یک گلایدر برای حمل انسان ساخت. نیم قرن بعد نیز اولین پرواز با هواپیما را «اورویل رایت» آمریکایی انجام داد.

فدراسیون ورزش‌های هوایی (FAI)

دو سال پس از اختراع هواپیما، چنان از این وسیله استقبال شد که ۱۱۰ سال قبل (در ماه ژوئن ۱۹۰۵) «کنت هانری دولوکس» نایب رئیس باشگاه هوایی فرانسه، «فرناند یاکوب» رئیس کلوپ هوایی بلژیک و «ماژور مودبک» عضو لیگ هوانوردی آلمان در کنگره بروکسل (بلژیک) پیشنهاد تأسیس فدراسیون جهانی ورزش‌های هوایی را ارائه کردند. منظور آنها از ورزش‌های هوایی، فقط پرواز با هواپیما نبود بلکه کلیه پروازها در آسمان (مثل پرواز با بالن، کایت و چتربازی) را نیز شامل می‌شد. سرانجام این فدراسیون با علامت اختصاری FAI^۱ در روز ۱۴ اکتبر ۱۹۰۵ شکل گرفت.



پرواز با کایت

کایت وسیله‌ای مثلثی شکل است که از پارچه ساخته می‌شود؛ به این صورت که پارچه روی میله‌هایی متصل به هم قرار می‌گیرد.

زمانی که جریان هوا به کایت دمیده می‌شود، امکان حرکت آن وجود خواهد داشت. در قسمت زیرین کایت کیسه‌ای مخصوص قرار دارد که به کمک میله‌ای به بخش مثلثی شکل متصل می‌شود. ورزشکار به شکل دمر (روی شکم) و در حالی که صورتش به سمت پایین است، درون این کیسه دراز می‌کشد. میله‌ای دیگر به قسمت بالایی کایت متصل است که ورزشکار با حرکت دادن آن می‌تواند سرعت و جهت حرکت کایت را تغییر دهد. حرکت با کایت از مکانی بلند (مثل قله کوه) آغاز می‌شود.

انواع مسابقات هوایی

پرواز با گلایدر

به هواپیماهای تک سرنشین و بدون موتور، «گلایدر» می‌گویند. این هواپیماها هنگامی که به شتاب اولیه و ارتفاع کافی می‌رسند، سرعت می‌گیرند و در آسمان حرکت می‌کنند. به همین دلیل برای حرکت گلایدرها لازم است که آنها را با طناب به وسیله نقلیه‌ای متصل کنیم تا آن وسیله هواپیما را به دنبال خود بکشد و موجب سرعت گرفتن آن شود. اولین بار آلمانی‌ها سال ۱۹۲۰، مسابقات گلایدرها را برگزار کردند. پس از پایان جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵) مسابقات جهانی گلایدر، هر دو سال یک بار برگزار شد. این رقابت‌ها تأثیر فراوانی بر پیشرفت این وسیله داشت. از جمله استفاده از ششم شیشه و فیبر کربن در ساختمان گلایدرها، تحول در شکل بال هواپیما و سیستم‌های پیش‌بینی آب‌وهوا.

چتربازی

برای چتربازی، چترباز از ارتفاعی بسیار بالاتر از سطح زمین بیش از ده کیلومتر باشد. مهم‌ترین و بزرگ‌ترین بخش چتر، پوشش محافظ و پارچه‌ای آن است که در اثر جریان هوا معلق می‌شود. چترباز هنگام پرش باید کوله‌پشتی مخصوص حمل چتر رزرو (ذخیره) به همراه داشته باشد و کلاه ایمنی، عینک، دستکش و لباس پرش را پوشیده باشد. طناب‌هایی که پوشش محافظ را به محل نشستن چترباز متصل می‌کنند، نقشی شبیه به «ترمز» دارند و چترباز با کشیدن آنها می‌تواند سرعت و جهت حرکت خود را به سمت پایین تنظیم کند.

مسابقه هواپیماها

در این رقابت، هواپیماها به صورت هم‌زمان حرکت خود را از مسیری بیضی‌شکل (شبیبه به پیست) آغاز می‌کنند. مسیر شامل یک مایل (۱۶۰۹ متر) به صورت مستقیم و مسیری منحنی به طول نیم مایل (۰/۸ کیلومتر) است. در سراسر مسیر ستون‌هایی به طول ۹/۱۴ متر وجود دارد که هواپیماها نمی‌توانند در محدوده داخلی آنها پرواز کنند. بلکه باید همواره در سمت راست ستون‌ها باشند. این مسابقات در مسیرهای ۸،۴/۸،۳/۲ و ۱۶ کیلومتری برگزار می‌شوند.

بی‌نوشت

1. Federation Aeronatique International





عکس: علی خوش جام
معصومه اسماعیلی روشن
مریم رفیعی طباطبائی

ساده مثل رنگین کمان

گلیم بافی هنر به یاد ماندنی

بچه‌ها بیایید با هم باروشی ساده گلیم بیافیم

مواد لازم: نخ کاموای نیمه ضخیم در دو رنگ _ نخ چله کشی مقداری _ سوزن کوبلن دوزی در صورت نیاز _ مقوای ضخیم یا مقوای ماکت سازی به اندازه برگه A4

روش کار: ابتدا با خط کش از بالا و پایین مقوای نیم سانت علامت بزنید. روی علامت‌ها را برش کوچکی بزنید تا نخ بین آنها گیر کند.

برای بافت گلیم ابتدا باید آن را چله کشی کرد. به پیچیدن نخ چله به صورت عمودی دور مقوای چله کشی می گویند و نخ‌های عمودی تار نام دارند. برای چله کشی بهتر است از نخ چله که نخی سفید و محکم است استفاده کنید. نخ چله را به ابتدای برش مقوای تان گره بزنید و نخ را دور تا دور مقوای مطابق شکل پیچید و از لایه لای برش‌های نیم سانتی رد کنید. پس از تمام شدن چله کشی انتهای نخ چله را به دور آخرین برش مقوای گره زده و سپس آن را برش بزنید.

چله کشی



پود

نخی است که به صورت افقی بافته می‌شود.

اولین بافت گلیم بافت زنجیره است که با پیچاندن یک دور نخ چله (به عنوان پود) به دور هر یک از نخ‌های تار انجام می‌شود.



رچ دوم پیچش پود بر عکس انجام می‌شود.



۱

سرگرمی
پلاس

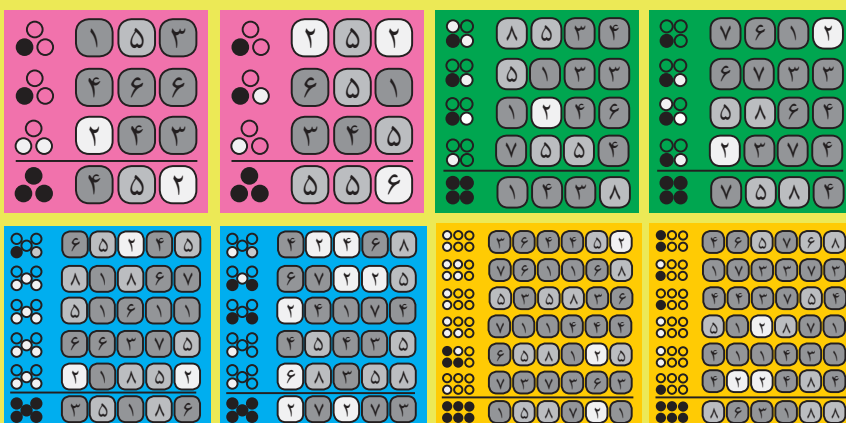
اسفند

۱۳۹۳

شماره ۳۸

رشد

نوجوان



ریشه گلیم

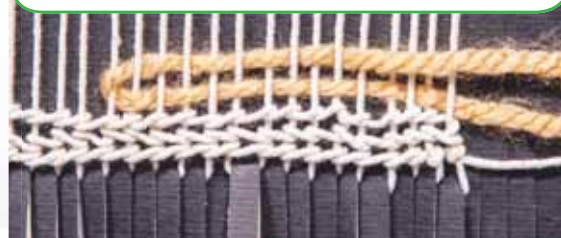
در انتها نخ‌های چله (تار) را با قیچی ببرید و انتهای آنها را گره بزنید
از گلیمی که بافته‌اید به عنوان زیر لیوانی کیف، پادری و ... می‌توانید استفاده کنید.

ساده بافی

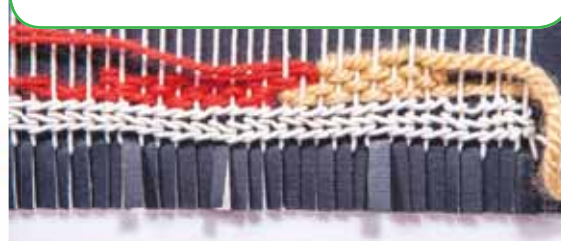
با نخ‌های پشمی یا نخ‌های کاموایی ساده بافی کنید؛ یعنی نخ را یک در میان از لابه لای تارها رد کنید.



در رج دوم نخ‌های بود بر عکس رج قبل از لابه لای تارها رد می‌شوند. به تصاویر نگاه کنید مراحل را دنبال کنید.
برای بافت ساده می‌توانید نخ کاموا را در سوزن کوبلن‌دوزی قرار داده، بافت را انجام دهید.



برای دو رنگ کردن گلیم تا جایی که لازم می‌دانید ساده بافی کنید و از همان‌جا برگردید. این کار را حداقل دو تا شش رج انجام دهید و از همان‌جا به بعد دو تا شش رج رنگ دیگری را ببافید. بعد از آن‌که بافت تمام شد دوباره دو تا سه سانتی‌متر زنجیره بافی کنید.



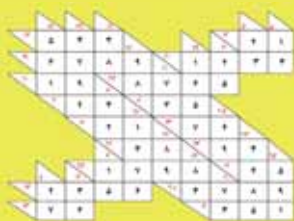
با توجه به تصاویر مراحل کار را قدم به قدم انجام دهید.



معمولاً حدود دو تا سه سانتی‌متر از ابتدا و انتهای گلیم به روش زنجیره بافی بافته می‌شود.

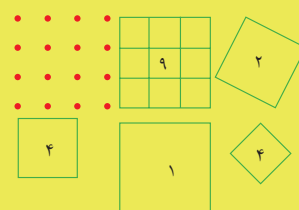


$$\begin{aligned} 5(3W + 4B) &= 6(2W + 4B) \\ 15W + 20B &= 12W + 24B \\ 3W &= 4B \\ B &= \dots / 75W \\ W &> B \end{aligned}$$



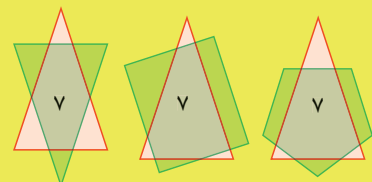
$$\begin{aligned} 1 + \dots + 7 &= 28 \\ 16 & \\ 17 & \\ X &= 16 + 17 - 28 = 5 \end{aligned}$$

$$X = 16 + 17 - 28 = 5$$



۳

۲ پاسخ: هر سه گروه حداکثر هفت ناحیه را پدید می‌آورند.



۴

پاسخ: چهار. چهار تا حرف دارد.



اعظم اسلامی
عکس: اعظم لاریجانی

میزان	مقدار	مواد لازم
لیوان	نصف	کرفس رنده شده
لیوان	نصف	هویج رنده شده
عدد متوسط	۲	سیب زمینی
عدد	۱	پیاز رنده شده
عدد	۱	تخم مرغ
قاشق غذاخوری	۲	جعفری خرد شده
قاشق غذاخوری	۴	آرد سوخاری
حبه	۲	سیر رنده شده
به میزان لازم		نمک و فلفل و زردچوبه

همبرگر سبزیجات

طرز تهیه

- سیب زمینی‌ها را بشوید، پوست بگیرید و در اندازه‌های درشت خرد کنید.
- سیب زمینی‌ها را به همراه آب و کمی نمک در قابلمه بریزید و بگذارید روی اجاق تا بپزد.
- وقتی سیب زمینی‌ها پخته شد، آنها را از آب خارج کنید و بکوبید.
- کرفس، هویج، پیاز و سیر رنده شده را با سیب زمینی‌ها مخلوط کنید. نمک و فلفل و زردچوبه را هم اضافه کنید.
- تخم مرغ را آنقدر هم بزنید تا کف کند. سپس آن را به بقیه مواد اضافه کرده، خوب مخلوط کنید.
- حالا آرد سوخاری را به میزانی که مواد به دستتان نچسبد اضافه کنید.
- مخلوط را به صورت دایره‌های ضخیم و به شکل همبرگر تقسیم کنید.
- برگرها را در روغن بگذارید و شعله را کم کنید. بگذارید هر دو طرف خوب سرخ شود.



● نزدیک‌ترین راه:

شخصی به جُحا (شخصیت فکاهی در عربی) گفت: نزدیک‌ترین راه به بیمارستان کجاست؟ جحا گفت: وسط خیابان بایست زود می‌رسی.

● مرثیوید:

مرد خسیسی مُرد. وصیت او را دیدند که در آن نوشته بود: من شنا کرده‌ام مرا غسل ندهید.

● چهار قاشق:

پزشک به مرد خسیس گفت: هر روز چهار قاشق از این دارو بنوش. مرد خسیس پاسخ داد: ولی آقای دکتر من فقط دو تا قاشق دارم چاره چیست؟ چه کنم؟!

ترجمه‌گر